

عوجوان

۳

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهشی و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر نشریات و فناوری آموزشی



رشد

ماهنامه آموزشی و تربیتی برای دانش‌آموزان دوره اول متوسطه
دوره چهارم و دوم ● آذر ۱۴۰۲ ● شماره پیدری ۳۳۲ ● ۴۸ صفحه



دیدار

با اقتدار و با صلابت
بر گشته امروز
نیروی دریایی ایران
پیداست موج اشتیاقی
در چشم‌های آبی دریانوردان.
مرغان دریایی همه آواز خوانند.
بازار استقبال گرم است.
امروز عشق و مهربانی می‌وزد
از سمت دریا.
یک سمت بندر کودکان چشم انتظارند
در انتظار گرمی آغوش بابا.
در قلب بندر
غوغاست امروز.
پیوند اشک شوق و لبخند
زیباست امروز.
زهره عراقی



مرا می شنود



این روزها همه به زبان پاییز حرف می زنند.
 زبانی نرم و روان که طعم خرمالو و انار دارد و مرا
 در یک چشم به هم زدن به کودکی هایم برمی گرداند.
 روبه رویم چند برگ خشک، مثل بادبادک های
 کوچک و رنگی، به شاخه های درختان گیر کرده اند
 و در آسمان سربی بالای سرم، ابرها مثل پرنده های
 پرسفید، دور و دور تر می شوند.

در آسمان چرخیدن و به ماه و خورشید رسیدن
 و تو را دیدن، آرزوی بزرگ کودکی ام بود.
 چون فکر می کردم فقط آن بالا بالاهایی ...
 اما طولی نکشید که بزرگ تر شدم و فهمیدم
 که آفریدگارم همیشه در کنارم و از همه به من
 نزدیک تر است و به هر زبانی که سخن بگویم،
 مرا خواهد شنید.

سعیده اصلاحی

قیمت:
 ۱۰۵۰۰۰ ریال

خانواده مجلات رشد همه
 تلاش خود را کرده است تا این مجله در
دسترس عموم دانش آموزان قرار گیرد و همه
 کودکان و نوجوانان میهن عزیز اسلامی مان
امکان تهیه آن را داشته باشند.

وزارت آموزش و پرورش
 سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
 دفتر انتشارات و فناوری آموزشی



شواری برنامه ریزی: مجید عمیق، حبیب یوسف زاده، بابک نیک طلب، مریم فردی، علی یوسفی، علیرضا ثبتي، عباس نور آبادی

نشانی دفتر مجله: تهران / صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳ • تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۷ • پیامک: ۳۰۰۸۹۹۵۹۶
 وبگاه: www.roshdmag.ir
 رایانامه: nojavan@roshdmag.ir • چاپ و توزیع: شرکت افست

ارتباط با ما: اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید، با شماره تلفن ۱۴۸۲ - ۸۸۳۰ - ۰۲۱ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام گیر، کد مورد نظرتان را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدا پیام بگذارید. کد مدیر مسئول: ۱۰۲ / کد سردبیر: ۱۰۶ / کد امور مشترکین: ۴۱۴

دفتر انتشارات و فناوری آموزشی، به جز رشد نوجوان، مجلات دانش آموزی زیر را نیز منتشر می کند:
 رشد کودک ویژه پیش دبستان و دانش آموزان پایه اول دبستان. رشد نوآموز: برای دانش آموزان پایه های دوم و سوم دبستان. رشد دانش آموز: برای دانش آموزان پایه های چهارم، پنجم و ششم دبستان. رشد جوان: برای دانش آموزان دوره متوسطه دوم / رشد پرهان (نشریه ریاضی دوره دبیرستان) / رشد پرهان (نشریه ریاضی دوره اول دبیرستان).
 آرای مندرج در مقاله ها، ضرورتاً مبین نظر دفتر انتشارات و فناوری آموزشی نیست و مسئولیت پاسخگویی به پرسش های خوانندگان، با خود نویسنده یا مترجم است.

- مدیر مسئول: محمد صالح مذبني
- سردبیر: علی اصغر جعفریان
- مدیر داخلی: زهره کریمی
- ویراستار: بهروز راستانی
- مدیر هنری: کوروش پارسا نژاد
- طراح گرافیک: میترا چرخیان
- دبیر عکس: اعظم لاریجانی

نوجوان

رشد

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی



ماهنامه آموزشی و تربیتی
اجتماعی و فرهنگی

دوره چهارم و دوم • آذر ۱۴۰۲
شماره پی در پی ۳۳۲ • ۴۸ صفحه

درد دل با مهربان ترین قلب دنیا

باییز فصل باران است، فصل گریم آسمان، فصل زرد شدن برگ درختان، فصل جدایی برگ ها از شاخه ها، فصل اشک های پنهان درخت است و برگ، فصل مردن برای زنده شدن، پژمردن برای شکفتن.

اما باییز امسال دیگر برای مردم دنیا فصل اشک های پنهانی نبود. هر صبح وقتی چشم در هر صفحه ای باز می کردی، فیلم ها و عکس های غم انگیز و وحشتناکی را از بی رحمی غاصبان صهیونیست نسبت به کودکان و نوجوانان و زنان فلسطینی می دیدی. هواپیماهای آمریکایی با خلبانان بی رحم صهیونیستی ده ها بمب غول پیکر را شب و روز بر سر مردم بی دفاع می ریختند. حتی بیمارستان هم از دست بمب هایشان در امان نبود. آخر آن ها توان جنگیدن با رزمندگان فلسطینی را ندارند و به جای آن شهرها و ساختمان های مسکونی را موشک باران می کنند.

در این روزها دلم خیلی گرفته است. تنها راهی که می تواند دلم را آرام کند، درد دل با یک دوست و با یک بزرگ دلسوز و مهربان است. دوست دارم سرم را بر بالینش بگذارم و از این دنیای پر از ظلم و تاریکی گله کنم. گله از ظلم و جنایتی که بر کودکان و نوجوانان غزه می رود. فکر می کنم بهترین همدم و شونده حرف هایم مولا و امام غایمان حضرت مهدی (عج) باشد. آقای خوبم درست است من تو را نمی بینم، اما باور دارم شما حرف هایم را می شنوی و خوب گوش می دهی. آقا جان زودتر بیا و به داد کودکان و نوجوانان دنیا برس. با قدوم مبارکت بیا و دنیا را از شر اهریمنان روزگار پاک کن. آقا جان بار دیگر در این روزها آب را به روی کودکان و زنان و بیماران در غزه، در سرزمین فلسطین، در سرزمین مسجدالاقصی، همان قبله اول مسلمانان، پسته اند. آقا از خدا بخواه تا با ظهور شما دل همه بچه ها شاد شود. تا ما در کنارشان شاهد دنیایی پر از صلح و دوستی و مهربانی باشیم. یا صاحب الزمان فریادرس، مرا دریاب! اکنون ای مهربان ترین مهربانان.

علی اصغر جعفریان

باریک تر از مو

آسیب های فضای مجازی ... ۲۱

کفت و گوگی هودم با هودم ۲۲

کلو ۲۳

عجایب المدرس! ۲۴

چاهای آسان پغرافی ۲۵

دنده عقب در زمان ۲۶

جدول ۲۷

راز واژه ها ۲۸

پروانه های خیال ۳۰

سیمرغ دربست! ۳۲

نرمش ذهن ۳۴

ملیله کاغذی ۳۶

عاطفه شاعرانه ۳۸

خاتم الشعر! ۳۹

عدسی ۴۰

حلوای خرما ۴۱

روزهای مانا ۴۲

لیلی بازی ۴۴

دستی به طبیعت ۴۶

دیار سرابها ۴۸



انستیتو پاستور ایران

مأموریت نبرد با مرگ

گزارش

● اعظم لاریجانی

در خیابان «پاستور» تهران تابلوی آبی‌رنگ بزرگی، نام آشنایی را به نمایش در آورده است: «انستیتو پاستور». اینجا تقاطعی است بین فعالیت‌های تاریخ پزشکی و پیشرفت مرکزی که ادامه‌دهنده راه دانشمندانی است که به علم علاقه‌مند بودند و دستاوردها و تحقیقات آن‌ها باعث شده است ما بیشتر عمر کنیم. کشف واکسن‌ها یکی از مهم‌ترین پیشرفت‌های پزشکی است که سلامت جهان را متحول کرد. برای ما نام پاستور بیشتر به واکسن گره خورده است، اما فعالیت‌هایی علاوه بر آن، انستیتو پاستور را به جایگاه معتبر کنونی رسانده است. با ما در این بازدید همراه باشید تا بخشی از این فعالیت‌ها آشنا شوید.

مفهوم یک نام

این **لویی پاستور** دانشمند فرانسوی بود که نخستین انستیتو پاستور را تأسیس کرد. او دانشمندی بود که دائماً سؤال می‌کرد و به دنبال پاسخ، بی‌وقفه می‌کوشید. چنین روشی او را به سمتی سوق داد که کشف کرد بسیاری از بیماری‌ها توسط میکروب‌ها یا ویروس‌ها ایجاد می‌شوند. او روشی برای پیشگیری از بیماری به نام «واکسیناسیون» ابداع کرد. واکسیناسیون شامل قراردادن ویروس‌های ضعیف‌شده در بدن حیوان یا فرد است. میکروب‌ها یا ویروس‌های ضعیف‌شده حیوان یا شخص را بیمار نمی‌کند، بلکه بدن «یاد می‌گیرد» که چگونه با بیماری ناشی از آن میکروب مبارزه کند. همچنین او به نقش میکروب‌ها در فساد مواد غذایی پی برد و نشان داد که گرما میکروب‌هایی را که باعث تخمیر می‌شوند، از بین می‌برد. این کشف به اختراع فرایندی به نام «پاستوریزه‌سازی» (پاستوریزاسیون) برای از بین بردن میکروب‌های مضر در غذا شد.

انستیتو پاستور ایرانی

اینجا شعبه مرکزی انستیتو پاستور ایران است. همان‌جایی که فعالیت‌های محققانش در طول ۱۰۰ سال، زندگی مردم را تغییر دادند و نقش مهمی در نجات جان بسیاری از آنان داشتند. پس از جنگ جهانی اول که ایران درگیر فحطی و بیماری‌های عفونی بود، به موجب قراردادی بین انستیتو پاستور پاریس و وزارت امور خارجه ایران در سال ۱۹۲۰، دهمین انستیتو پاستور تأسیس شد تا ایران نیز عضوی از شبکه بین‌المللی انستیتو پاستور باشد. زمین فعلی این مؤسسه به مساحت ۲۳۰۰۰ مترمربع در سال ۱۳۰۳ در خیابان پاستور و توسط **میرزا عبدالحسین فرمانفرمائیان** وقف می‌شود. انستیتو اکنون در دوران بالندگی خود به سر می‌برد و ۷۰۰ محقق و ۱۱۰ عضو هیئت علمی در آن مشغول به فعالیت علمی هستند.

هدف مشترک

دکتر **احسان مصطفوی**، مدیر روابط عمومی انستیتو پاستور ایران، ضمن بیان تاریخچه‌ای از تأسیس انستیتو گفت: «لویی پاستور به کمک همکارانش اولین انستیتو پاستور را با هدف کنترل بیماری‌های از طریق واکسیناسیون تأسیس کرد و با معرفی واکسن‌های، برای سلامت جامعه جهانی قدم مهمی برداشت. بعدها شبکه‌ای از انستیتو پاستورها شکل گرفت که همه مأموریت و هدفی مشترک داشتند و آن



خدمت به نظام سلامت جامعه بود. به این شکل که با گسترش برنامه واکسیناسیون برای مهار بیماری‌های واگیردار قدم برداشتند.» او با اشاره به اینکه انستیتوی ایرانی ابتدا پنج رئیس فرانسوی داشت، ادامه داد: «از آن به بعد تا به امروز که دکتر **رحیم سروری** ریاست مؤسسه را به عهده دارد. رؤسای ایرانی به‌خوبی و با موفقیت عهده‌دار مسئولیت انستیتو بوده‌اند.»

او در بخش دیگری از سخنان خود به مأموریت اصلی تأسیس انستیتو پاستور که به روز کردن (مدرن کردن) برنامه واکسیناسیون بود، اشاره کرد و گفت: «از آنجا که یکی از مهم‌ترین بیماری‌های واگیردار در آن زمان آبله بود، به‌طور خاص واکسیناسیون آبله در دستور کار قرار گرفت. بعدها متناسب با همه‌گیری‌هایی که کشور با آن‌ها روبه‌رو می‌شد، واکسن‌هایی مثل وبا، حصبه، هاری و ... در انستیتو تولید شد. با توسعه برنامه تولید واکسن در انستیتو پاستور، صادرات واکسن به دیگر کشورها هم انجام شده است.»

مأموریت‌های دیگر

در ابتدای فعالیت مؤسسه، کشور درگیر همه‌گیری‌هایی مثل «وبا» بود که به‌طور مستقیم به بهداشت آب بستگی داشت. این مؤسسه ابتدا با کلر زنی به درشکه‌های آب، در مهار بیماری وبا نقش مهمی داشت. پس از لوله‌کشی آب، باز هم تست سلامت آب به عهده انستیتو است. به این ترتیب، فعالیت‌های تحقیقاتی و تولید واکسن تنها مسئولیت این مؤسسه نیست.

مختصان انستیتو کارهای تشخیصی را هم به عهده دارند. دکتر **وجیهه سادات نیک‌بین**، سرپرست (سوپر وایزر) آزمایشگاه باکتری‌شناسی، در این زمینه می‌گوید: «در آزمایشگاه‌های تشخیصی نمونه‌هایی از سیاه سرفه، سیاه زخم و سم بوتولیسم را دریافت و پس از آزمایش نتیجه را اعلام می‌کنیم.» او ادامه داد که در آزمایشگاه آب، آلودگی آب و کود هم مورد بررسی قرار می‌گیرد. از خدمات دیگر انستیتو «آزمایش آنتی‌باکتریال» است. مثلاً جواب‌های نانو که آنتی‌باکتریال هستند آزمایش می‌شوند تا گواهی تأیید دریافت می‌کنند.

افتخارات انستیتو

با نگاه به فعالیت‌های گذشته انستیتو پاستور ایرانی درمی‌یابیم که این مرکز یکی از خوش‌نام‌ترین انستیتوهای جهان است که اعتبار قابل توجهی در سطح ملی و بین‌المللی کسب کرده است. انستیتو پاستور ایران در زمینه پیشگیری و مهار بیماری‌های عفونی گام‌های بلندی برداشته است. نقش انستیتو پاستور در برنامه ریشه‌کنی آبله آن‌قدر پررنگ بوده است که گواهی ریشه‌کنی آبله در منطقه خاورمیانه شرقی، شامل خاورمیانه و شمال آفریقا در سال ۱۳۵۶، به انستیتو پاستور ایران اهدا شد.

انستیتو پاستور ایران با دیگر انستیتوها در سراسر جهان همکاری‌های تنگاتنگی دارد. یکی از این مؤسسه‌ها بخش «زیست‌فناوری» (بیوتکنولوژی) کشور کوبا بود که این ارتباط باعث انتقال فناوری تولید «واکسن هیپاتیت بی» از کوبا به ایران شد. این واکسن از زیرساخت پروتئین نوترکیب استفاده می‌کند. همین زیرساخت بود که در دوران کرونا، واکسن «پاستو کووک» بر پایه آن تولید و عرضه شد.



مینو دوستی

● لاله جعفری

می خواستند ما را از هم جدا کنند. نمی خواستند ما با هم باشیم. نمی خواستند با هم درس بخوانیم، کتاب بخوانیم. چشم دیدن دوستی ما را نداشتند. باید جلویشان را می گرفتیم. فکر کرده بودند، دو تا دختر بی عرضه بی دست و پاییم که هر چه می گویند، گوش به فرمانشان باشیم. باید تا زنگ کلاس را نمی زدند، دست به کار می شدیم.

با مینو رفتیم قرار گاهمان. توی آن شلوغی، کسی حواسش به ما نبود. دور و بر زیر پله کوچک دفتر معلم ها هم که کسی آفتابی نمی شد؛ بس که آت و آشغال جمع شده بود. آت و آشغال ها را جوری زدیم کنار که زیرش یک غار کوچولو درست شد؛ غاری قد ما دو تا. چپیدیم توی غار و کیسه پر از سیم و پوشه های به درد نخور را گذاشتیم جلویش. در غار بسته شد. توی نیمه تاریکی غار کوچک، چشم همام برق می زد. گفتیم: «مینو، باد و طوفان هم نمی تونه ما را از هم جدا کنه، چه برسه به مدیر و معلم.»

مینو جمله ام را تکرار کرد: «مینو، باد و طوفان هم نمی تونه ما را از هم جدا کنه، چه برسه به مدیر و معلم.»

از اینکه اسم هر دومان یکی بود، ذوق می کردیم. همین را نشانه جاودانگی دوستی مان می دانستیم. مینو در غار را برداشت. سرک کشید بیرون و بعد آهسته گفت: «بیا!»

بی سروصدا خزیدیم بیرون و در غار را گذاشتیم. رفتیم روی آخرین پله حیاط؛ جایی که حیاط تمام می شد و می رفتی توی راهروی ساختمان مدرسه.

نشستیم کنار هم. پاها را جفت کردیم و دست هایمان را مشت کردیم و روی زانوهایمان گذاشتیم و خیره شدیم به جلو؛ جایی در دور دست ها. شدیم دو تا مجسمه.

همه یا به بازی بودند، یا به خوردن و یا حرف زدن. کسی هنوز متوجه مجسمه های روی آخرین پله حیاط نبود. زنگ کلاس را زدند. همه هر جا که می رفتند، راهشان را کج کردند به طرف پله ها؛ همه به جز ما دو تا. هر کی رد می شد، تنه ای به مجسمه ها می زد. کم کم بعضی ها متوجه مان شدند.



می‌خندیدند و تیکه می‌پراندند و می‌رفتند. اما ما دو تا انگار نه انگار، تکان نمی‌خوردیم. حیاط کم‌کم خالی شد. اولین روز مدرسه بود و کلاس بندی‌ها مشخص شده بود و هر کس می‌رفت توی کلاس خودش؛ هر کس به جز ما مینوها.

هیچ کس توی حیاط نبود. زیر لب، طوری که یک میلی‌متر هم سرم تکان نخورد، گفتم: «مینو، تو می‌گی چی می‌شه؟»

گفت: «نمی‌دونم. چی شده؟ نکنه می‌ترسی؟ می‌خوای جا بزنی؟» صدای پاشنه‌های کفش خانم ناظم آمد. صدایش را خوب می‌شناختم. دو سال بود، تق تقش همین بود که بود. صدای قلبم تندتر شد. یگراست آمد بالای سرم و گفت: «چه خبر شده؟ مگه صدای زنگ را نشنیدید؟»

هیچ کدام جواب ندادیم. بلندتر گفت: «صدای منو نشنیدید؟ چرا نشنیدید اینجا. پاشید برید تو کلاس‌هاتون.»

هر دو با هم طبق نقشه گفتیم: «نه.»

خانم ناظم از تعجب یک لحظه سکوت کرد. بعد گفت: «یعنی چی نه؟» درست طبق نقشه گفتیم: «ما نمی‌ریم کلاس‌هامون. ما می‌خوایم مثل پارسال توی یه کلاس باشیم.»

خانم ناظم آستینم را یواش کشید و گفت: «مگه اینجا خونه خاله‌س که هر کاری بخواهید بکنید. پاشید، پاشید تا معلم‌هاتون نیومدن، برید تو کلاس‌هاتون. از درس خوان‌های کلاس، این کارها بعیده. پاشید، و گرنه انضباط‌هاتون صفره.»

و یواش هر دومان را هل داد.

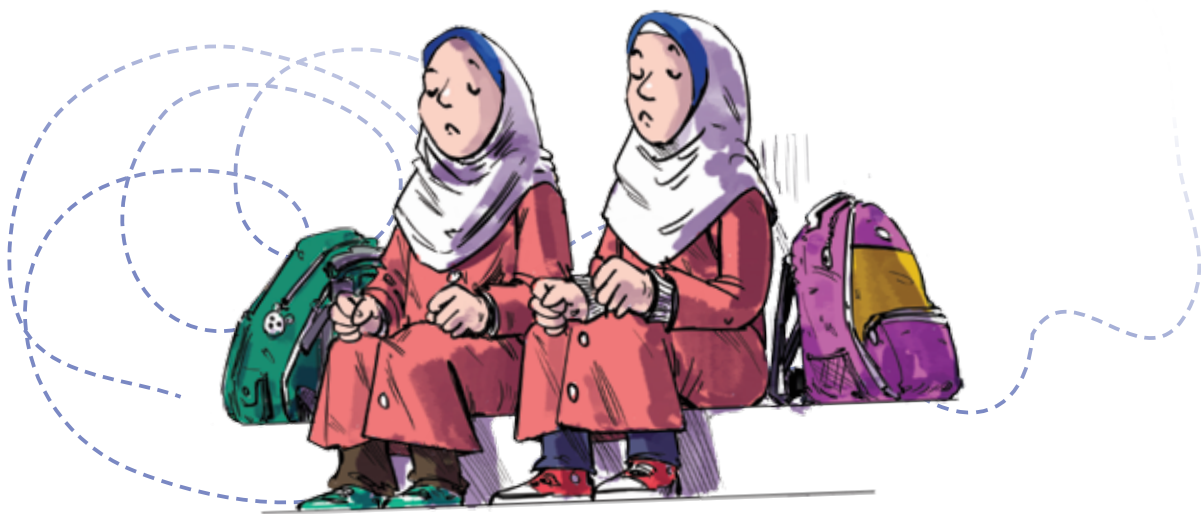
بلند شدم ایستادم جلوی خانم ناظم و گفتم: «باد و توفان هم نمی‌تونه ما را از هم جدا کنه، چه برسه به شما.»

کلمه به کلمه شعارمان را تکرار کرده بودم. رنگ و روی خانم ناظم، اولش بنفش شد. بعد یکهو مثل قبل شد. بعد هم پوزخندی زد و گفت: «اما انگار بد باد و طوفانی شد.»

برو بر نگاهش کردم. پشت سرم، جای خالی مینو را نشانم داد و گفت: «باد دوستت را برد انگار!»

خندید. دهنم از تعجب باز مانده بود. مینو رفته بود. بی‌سروصدا رفته بود و چپیده بود تو کلاس جدیدش. ترسو! دوستی‌مان را به یک نمره انضباط فروخته بود. تا بناگوش سرخ شدم. بدجوری جلوی خانم ناظم کف شدم. هیچی نگفتم. چی داشتم که بگویم. از مینو متنفر شدم. به من خیانت کرده بود. قول و قرارمان را زیر پا گذاشته بود.





سرم را زیر انداختم و رفتم به طرف کلاسی که قرار بود از
امسال بروم توش.

یکهو خانم معلم کلاس روبه رویی صدایم کرد:
- مینو شمایی؟

با بغض گفتم: «بله»
چقدر بدم می آمد که اسمم مثل آن دختر خائن بود.
گفت: «بیا اینجا»
رفتم. گفت: «بیا تو»

رفتم تو. تا رفتم، دیدم مینو نیمکت اول تنهایی نشسته.
صورتش خیس اشک بود و چشم هایش قرمز قرمز. کنارش
هیچ کس نبود. روی نیمکت دو نفری، فقط او نشسته بود.
خانم معلم گفت: «برو بشین پیشش. تو توی این کلاسی،
خودم با دفتر صحبت می کنم»

از تعجب دهنم باز ماند. انگشتم را گاز گرفتم. دردش
را حس کردم، پس خواب نبودم. چی شده بود؟ مات و
مبهوت گفتم: «اجازه کیفم...»

مینو فوری از زیر میز، کیفم را نشانم داد. مینو کیفم را
آورده بود. گیج و مات رفتم نشستم کنارش.

زنگ تفریح برایم گفت که دویده پیش خانم معلم
و التماس و خواهش و تمنا کرده. خانم معلم هم گفته که
چون، هم اسم و هم فامیل شما دو تا یکی است، توی دو تا
کلاس گذاشتیم تان که مثل سال های قبل فاتی نشوید. مینو
گفته بود: «خب، تا آخر سال، مرا فقط با نام فامیلم صدا
بزنید، او را به اسمش».

اشک توی چشم هایم جمع شد. حالا تا آخر سال، خانم
معلم مرا مینو صدا می زد و او را «دوستی»؛ فامیلی ای که
هر دو به آن افتخار می کردیم. مینو را بغل کردم و زدم
زیر گریه.

خانم ناظم گفت: «تو هم برو کلاس!»
گفتم: «اجازه! اول برم دست شویی؟»
انگار فهمید چه حالی دارم. دلش سوخت و گفت: «باشه،
برو!»

راه افتادم و رفتم طرف دست شویی. کاغذ پیمانمان را
مچاله کردم و انداختم توی سطل آشغال. یک مشت آب
زدم به صورتم و دو مشت هم خوردم. توی آینه خودم را
نگاه کردم. دلم برای قیافه خودم سوخت. برای سادگی ام
سوخت.

خیانت بزرگ تر از این؟!
یک مشت دیگر آب خوردم و راه افتادم به طرف کلاس.

بیشتر بخوانیم

چگونه داستان بنویسیم؟

تو چه داستانی دوست داری؟ دوست داری داستان ترسناک
بنویسی؟ دوست داری داستان خیالی بنویسی؟ ... نویسنده در
این کتاب به کودکان کمک می کند تا بتوانند داستان مورد علاقه
خود را بنویسند و در این راه با چگونگی خلق شخصیت، انواع
داستان، گونه ها و سبک های متفاوت، ایده پردازی، و... آشنا شوند.



مؤلف: ناصر نادری
سال چاپ: ۱۴۰۱
ناشر: قصه و داستان

راز ثانیه‌ها

مجله عمیق

آیا تا به حال درباره لحظه‌های بسیار کوتاه فکر کرده‌اید؟ آیا می‌دانید در مدت شصت ثانیه یا همان یک دقیقه چه اتفاقاتی در جهان روی می‌دهند؟ آیا می‌دانید هنگام وقوع زمین لرزه، همین ثانیه‌ها هستند که آمار تلفات را رقم می‌زنند؟ آیا می‌دانید یک دقیقه فیلم‌برداری چه هزینه هنگفتی دارد؟ حتی درون بدن ما در مدت یک دقیقه خیلی اتفاقات روی می‌دهند که حیاتی هستند. ممکن است در صحبت‌های روزانه‌مان هر از گاهی بگوییم: «لطفاً یک دقیقه صبر کنید.» اما این گونه جمله‌ها تکراری هستند و گفتنشان به عادت تبدیل شده است. در اینجا می‌خواهیم درباره این مدت کوتاه یا همان شصت ثانیه چیزهایی بگوییم که تأمل برانگیزند:

موش شبگرد حشره‌خوار

در واقع موش نیست و به دلیل ظاهرش به این نام معروف شده است. وزنش بین یک و نیم تا سه گرم و طول بدنش بیشتر از چهار سانتی‌متر نیست. تعداد ضربان قلب این حشره‌خوار بیش از ۱۵۰۰ بار در دقیقه، یعنی ۲۵ بار در ثانیه است. که بیشترین تعداد ضربان در جهان حیوانات محسوب می‌شود. محل زندگی‌اش جنوب اروپا، جنوب غربی آسیا و شمال آفریقا است. اما در کشور ما هم در دشت‌مغان دیده شده و نمونه‌هایی از آن در «قشم» شناسایی شده است.



ثانیه‌ها

دستگاه گردش خون

دستگاه گردش خون از طریق رگ‌های خونی، سه بار در دقیقه خون را در سراسر بدن به گردش در می‌آورد.

زمین لرزه

هر ۶۰ ثانیه یا همان یک دقیقه، تعداد چهار زمین‌لرزه، به بزرگی دو ریشتر یا اندکی بیشتر در کره زمین روی می‌دهد.



سرعت گریز از نیروی گرانش زمین

آیا می‌دانید سرعت یک موشک یا هر نوع پرتابه فضایی برای رها شدن از نیروی گرانش زمین باید حداقل ۲/۱۱ کیلومتر بر ثانیه یا ۶۷۲ کیلومتر در دقیقه باشد؟ در غیر این صورت، آن جسم دوباره به زمین باز خواهد گشت.



درختان؛ ریه‌های کره زمین

آیا می‌دانید در هر دقیقه به طور میانگین ۲۴۰۰ اصله درخت در جهان قطع می‌شود؟ درختان با جذب «کربن دی اکسید»، هوا، از آلودگی آن می‌کاهند و به عنوان پوشش گیاهی زمین، از وقوع سیلاب‌ها جلوگیری می‌کنند. حدود ۶۰ درصد اکسیژن کره زمین را فضاهای سبز تولید می‌کنند. تخریب جنگل‌ها به منظور تهیه کاغذ، تولید وسایل چوبی، احداث جاده و توسعه زمین‌های کشاورزی، سلامت کره زمین را تهدید می‌کند!

منبع: The Seconds Encyclopedia By michael.JRoseri

پیروزی انقلاب اسلامی ایران را باید سر آغاز تحولات بنیادین در کشورمان دانست. خود باوری، آزادی حاصل از انقلاب اسلامی، و وابسته نبودن به دولت‌های استکباری موجب شد تا در عرصه‌های متعدد به خود کفایی برسیم. از سوی دیگر، دست مستشاران غربی و آمریکا که با راه‌اندازی صنایع مونتاژ وابستگی‌مان را همچنان به خود محفوظ نگه داشته بودند، کوتاه شد.

یکی از جدیدترین دستاوردهای اخیر ایران در عرصه نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران که در دی ماه سال ۱۳۹۹ رونمایی شد، **ناوبندر مکران**، اولین ناو «بالگردبر» بود که جهانیان را به حیرت انداخت. شناور مکران همانند یک جزیره و بندر متحرک ۱۲۱ هزار تنی، در سال ۱۳۹۹ به نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران ملحق شد. ناوبندر مکران وظیفه پشتیبانی از ناوهای رزمی و تأمین تدارکات از قبیل سوخت و خوراک، انجام عمل‌های جراحی در بیمارستان دریایی، تأمین تجهیزات مورد نیاز پزشکی و ... را بر عهده دارد. بنابراین موضوع لجستیک در مأموریت‌های دور دست در آب‌های آزاد که بسیار مهم تلقی می‌شود، از این پس به آسانی انجام می‌گیرد. ناو گروه ۸۶ نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران، متشکل از ناوشکن تمام ایرانی دنا و ناوبندر مکران، قادر است بدون هیچ گونه کمکی از سوی سایر کشورها، و با وجود تحریم‌های ظالمانه، مأموریت در آب‌های آزاد را به سرانجام برساند.

ناو گروه ۸۶ در قالب کد ۳۶۰، با شعار صلح و دوستی، روز نهم مهر ماه سال ۱۴۰۱ سفر خود را به دور کره زمین از بندر عباس آغاز کرد و در اردیبهشت ماه سال ۱۴۰۲، با انجام موفق مأموریت، به ایران اسلامی بازگشت. رهبر معظم انقلاب اسلامی و فرمانده کل قوا، درباره مأموریت ناو گروه ۸۶ ارتش جمهوری اسلامی ایران فرمودند: «مأموریت موفق و افتخارآمیز این ناو گروه پیرامون کره زمین حاصل همت بلند، عزم راسخ، اعتماد به نفس، قدرت طراحی، دانش پیشرفته نظامی، مدیریت کارآمد، شجاعت و استقامت در مقابل سختی‌ها بود.»

بندرهایی که این ناو گروه طی ۲۱۳ روز دریانوردی در آن‌ها پهلو گرفت، عبارت بودند از: **بندر بمبئی** در هند به مدت سه روز؛ **بندر جاکارتا** در اندونزی به مدت پنج روز، **بندر ریودوژانیرو** در برزیل به مدت سه روز؛ **بندر کیپ‌تاون** در آفریقای جنوبی به مدت پنج روز. ناو گروه ۸۶ علاوه بر اجرای مأموریت نظامی خود، به سایر دولت‌ها نشان داد که کشور ما بدون هیچ گونه نیازی به

نیروی دریایی بیگانگان در منطقه، خودش می‌تواند از امنیت آب‌های محدوده‌اش و خطوط کشتیرانی محافظت کند. همچنین یکی دیگر از دستاوردهای این مأموریت تقویت حوزه دیپلماسی دفاعی

با چند کشور بود. از جمله، ورود ناو گروه به برزیل، مصادف با صد و بیستمین سالگرد ارتباط ایران و برزیل بود.

مأموریت شگفتی‌آور

ناو گروه ۸۶

منبع: صبح

علمی

ویژگی‌های این مأموریت

۱. در این مأموریت، توانمندی ناوشکن دنا در مقابل طوفان‌های سهمگین اقیانوسی مشخص شد. هر چند این ناوشکن در برابر طوفان‌ها برای ۲۸ درجه کجی طراحی شده بود، اما توانست در برابر ۴۸ درجه کجی مقاومت کند.
۲. ناو گروه ۸۶ نیروی دریایی ارتش توانست برای نخستین بار از آغاز دریانوردی بین‌المللی خود مسافت ۶۵ هزار کیلومتری را طی کند.
۳. نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی برای اولین بار توانست نرم‌افزاری بومی طراحی کند که در پیش‌بینی آب و هوا در بدترین شرایط جوی فقط دو درصد خطا دارد.
۴. ناوشکن دنا مجهز به راداری با ۳۰۰ کیلومتر برد است که توان پوشش ۳۶۰ درجه‌ای را دارد.

۵. ناوشکن دنا به طول ۹۴ متر و عرض ۱۱ متر که فاصله دکل آن تا پایین‌ترین نقطه‌اش ۲۰ متر و ابعاد آب‌خورش ۲/۳ متر است، علاوه بر جابه‌جایی ۲۰۰ تن از کارکنانش، می‌تواند تعدادی از نیروهای یگان ویژه را نیز حمل کند. این مأموریت با حضور بیش از ۳۵۰ دریانورد انجام شد.

در حوزه تسلیحات و توانمندی‌های ناوشکن می‌توان به این موارد اشاره کرد:

- شناسایی هم‌زمان ۱۰۰ هدف پروازی، سطحی، و زیر سطحی؛
 - درگیر شدن هم‌زمان با ۱۶ هدف پروازی، سطحی، و زیر سطحی؛
 - بمباران هدف‌های دشمن در ساحل، با استفاده از توپ‌های ۷۶ میلی‌متری؛
 - استفاده از توپ‌های ۲۰ میلی‌متری برای مبارزه با دزدان دریایی؛
 - بهره‌گیری از ۱۹۰ سامانه بومی پیشرفته؛
 - استفاده از اژدهای قدرتمند برای ره‌گیری و انهدام انواع زیردریایی‌های دشمن؛
 - استفاده از موشک‌های عمود پرتاب و سطح به سطح.
- و تجهیزات دیگری که قرار است در آینده نزدیک روی ناوشکن دنا نصب شوند.



آواز باران



نارنج

غم هر چه سعی کرد
غم هر چه زور زد
نُشت دلت ولی،
یک لفظه فم نشد.
از جنگل امید تو،
یک برگ کم نشد.
فوش عطر و سبزپوش
تو آن درخت دلیر نارنجی
از سوز برف و باردنمی رنجی

محمود پور وهاب

نیمه شب، حرم

گفته بودی که دلت می فواید
پشت یک پنجره تنها باشی
نیمه شب در هر می نورانی
زائر حضرت زهرا (س) باشی

گفته بودی که دلت تنگ شده
صحن و گلرسته و ایوانش کو؟
دوست داری بروی نزدیکش
دوست داری بنشیننی با او

او همین جاست، به ما نزدیک است
هرمش در همه جای دنیا است
قلب تو پر شده از یادش پس
حرم حضرت زهرا (س) اینجاست

منیره هاشمی

هر قطره اش انگار
عطر تو را دارد
یاد تو می افتم
باران که می بارد

گاهی کنار من
تا صبح می ماند
گل می کند ذوقش
آواز می فواید

دیشب که آوازش
در کوچه جاری شد
حال و هوای شهر
با او بهاری شد

بارید و غم ها را
از سینه من شست
تو مثل باران، نه
باران شبیه توست

انسیه موسویان

قلب جهان

گاهی درفتی
گاه آفتابی
سر بسته، ساکت
مثل کتابی
گاهی چو ابری
گاهی چو باران
و گاه، کنه‌شک
بر شافساران
گاهی چو رعدی
گاهی چو برقی
ماهی تو گاهی
خورشید شرقی
در هرچه، هرجا
داری نشانی
تو کیستی آه
قلب جهانی؟
رنگ جهان را
من دوست دارم
چون رنگی از دوست
پروردگارم

جعفر ابراهیمی (شاهد)



آزادمرد

سردار جنگل
نام تو هلاکی شده
بر روی کوه و سنگ
در عمق جنگل‌های کیلان
بر روی تن پوش درختان
نام تو را هرگز نشوید باد و باران!
آزادمرد جنگل سبز
روزی روان از فون سرفت
در هر رگ این سرزمین جاری ست!
نام بزرگ تو گره خورده به تاریخ
ای رود پوشان و فروشان
همواره نامت می درفش
در تاروپود مرز ایران!

مریم زرنشان



مثل ستاره

تقدیم به نیروی دریایی

فیلی زلال اند
روشن تر از آب
روی شناورهایشان
مانند مهتاب.
مثل ستاره
روی ساحل می درفشند
آرامشی آبی تر از آبی
به فور و تنگه هرمنز
به پهنای فلیج فارس می بفشند

فاطمه نقی زاده (کاشانی)

بیشتر بخوانیم

سینه‌ام پر از دویدن گوزن‌هاست

این کتاب از ۲۱ قطعه شعر نیمایی با عنوان‌های «راز»، «سفر»، «از گُلوی چوب»، «در سکوت»، «عاشقانه‌ها»، و... تشکیل شده است. شاعر، مخاطبان نوجوان را در این اشعار به حرکت در مسیر دوست داشتن، عشق و زندگی سرشار از امید به ساختن آینده توصیه می‌کند.



سینه‌ام پر از دویدن
گوزن‌هاست

مؤلف: مهدی مردانی
ناشر: کانون پرورش فکری
کودکان و نوجوانان
سال چاپ: ۱۴۰۰

من، جامعه، دیگران

رسم زندگی

بحثی درباره آزادی و قانون

حسین امینی پویا

در شماره قبل گفتیم کسی که زندگی برایش جز نمایش، بازی و لذت‌های سطحی و گذرا مفهوم دیگری نداشته باشد، معلوم است که فهم فلسفه حجاب برایش سخت و سنگین جلوه کند.

برای فردی که می‌خواهد هر روز با سرووضع و پوشش آن‌چنانی در کوچه و خیابان و مراکز خرید پرسه بزند و با هر گام نگاه‌های دیگران را به‌سوی خود بکشاند، پوشش و حجاب، بی‌معنی و مساوی است با پوچی و بیهودگی. آشکار است که حجاب در نگاه او به پدیده‌ای مزاحم و غیرقابل پذیرش تبدیل شود. اما اگر بفهمیم که زندگی جز این است و هدفی فراتر از این بازی‌ها، روزمرگی‌ها و نمایش‌ها دارد، حجاب و محدودیت‌های ناشی از آن برایمان قابل فهم می‌شود.

اما در باب نسبت حجاب و آزادی باید بدانیم این دو با یکدیگر در تضاد نیستند. شاید تصور کنیم همین پوششی که اسلام برای حضور زنان در اجتماع تعریف می‌کند، به دلیل ایجاد محدودیت برای آن‌ها، با آزادی در تضاد است. اگر این تصور درست باشد، باید وضع هر قانونی را به دلیل ایجاد محدودیت، مغایر با آزادی تلقی کنیم. چه فرقی می‌کند؟ قانون پوشش نیز همچون هر قانون دیگری، به فرض قوانین راهنمایی و رانندگی، برای سلامت، آرامش و امنیت مردم وضع شده است. این قوانین نیز به طور معمول، برای بعضی از انسان‌ها محدودیت ایجاد می‌کنند. یعنی بر اساس آن‌ها، مردم نمی‌توانند با وسیله نقلیه‌شان هر جور که خواستند حرکت کنند. نمی‌توانند خودروی خود را بنا بر میلشان با هر سرعتی که خواستند، سمت راست یا سمت چپ جاده یا در جهت خلاف جاده‌ها برانند. البته که این قوانین محدودکننده را نمی‌توان مخالف آزادی دانست.

هر قانونی به نوعی محدودیت‌ساز است. وقتی در شیوع یک بیماری تنفسی حاد و واگیردار، قانون مردم را به ماسک‌زدن ملزم می‌کند و حتی تخلف از آن جریمه دارد، محدودیتی ایجاد شده است.

اما این محدودیت که برای حفظ سلامت آحاد جامعه وضع شده است، با آزادی به مفهوم درست آن تضادی ندارد. زیرا آزادی در چارچوب قانون معنی دارد. آنجا که قانونی نباشد آزادی نیز وجود نخواهد داشت.

حجاب مخالف آزادی نیست

قانون الهی حجاب را نیز مانند دیگر قوانینی که تأمین سلامت روانی و اخلاقی جامعه یکی از هدف‌های آن‌هاست، نمی‌توان و نباید مخالف آزادی و مغایر با آن به شمار آورد. مگر هر کسی مجاز است هر جور خواست در سطح جامعه حضور یابد؟! مگر لباس پوشیدن در جامعه یک موضوع شخصی است؟! پس چرا در همهٔ جهان برای پوشش اجتماعی در مکان‌های متفاوت قانون وضع می‌کنند. حتی اگر دقیق شوید می‌بینید زندگی ما انسان‌ها در جامعه زندگی در حصار و چارچوبی است که با دیوارهایی به نام «قانون» بنا شده است. بنابراین اگر قانونی برای رعایت مصالح فردی و اجتماعی، مثل حفظ عفت و پاکدامنی افراد جامعه و استحکام نظام خانواده، زنان و مردان را ملزم و متعهد سازد که در معاشرت‌های خود حدود و ویژه‌ای را رعایت کنند، چنین قانونی را نمی‌توان مغایر با آزادی فردی دانست. این محدودیت‌های اجتماعی دارای پشتوانهٔ منطقی هستند و به همین دلیل عملی خردمندانه و پذیرفتنی است. خب، یکی از هدف‌های مهم حجاب نیز همین محافظت و مصونیت است. قرآن دقیقاً با همین استدلال منطقی است که می‌فرماید:

«ای پیامبر به زنان مؤمن بگو پوشش بلند خود را بر خویش فرو افکنند. این کار برای اینکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است...» (احزاب / ۵۹).

نسبت حجاب و عفاف

البته ما نیز قبول داریم که اصل عفاف و پاک‌ی مسئله‌ای درونی و حجاب یکی از نشانه‌ها و به‌نوعی نمود بیرونی آن است، اما این موجب نمی‌شود که تصور کنیم پس حجاب ظاهری اهمیتی ندارد. گاهی از زبان این و آن می‌شنویم که حجاب مهم نیست، دل آدم باید پاک باشد. این باور غلطی است. باید بدانیم که پوشش ظاهری و رفتار ما در سطح جامعه تأثیر گذار است. امروز پوشش افراد یک عمل اجتماعی و معنادار است و صرفاً شیوه‌ای برای محافظت از بدن شما نیست. نوعی رفتار است که روی دیگران تأثیر دارد. وقتی فردی با ظاهری تحریک‌آمیز در جامعه حاضر می‌شود، این ظاهر تأثیر خودش را به‌جا می‌گذارد؛ حال چه فرقی می‌کند که این فرد قلبش پاک باشد یا نباشد. بگذارید مثالی بزنم: هنرپیشه‌ای که نقش منفی فیلم را بازی می‌کند، با بازی خود بر تماشاگران تأثیر منفی می‌گذارد، حال چه فرقی می‌کند که او قلباً آدم خشنی هم هست یا نه. او دارد نقش بازی می‌کند.

یا در همین تعزیهٔ خودمان، معمولاً کسی که نقش شمر را بر عهده دارد، لزوماً آدم خشنی نیست. غالباً آدم مهربانی است که دلش از مهر حسین(ع) لبریز است. اما چیزی که اهمیت دارد بازی او در صحنهٔ تعزیه است که تأثیر منفی خود را می‌گذارد. مردم از او بدشان می‌آید و زنان نفرینش می‌کنند. نگاه مردم به ظاهر و نقش اوست. کسی که با قلب پاک و مهربان او کار ندارد. نیت قلبی او جلوی این تأثیر گذاری منفی را نمی‌گیرد.

مردم ظاهر شمر را می‌بینند و لباسی که شمر پوشیده است و باورش می‌کنند. ظاهر او کار خودش را می‌کند. وقتی با آن هیبت و ظاهر خشن فریاد

می‌زند که: «منم شمر سنگین دل بدگهر...» نفرت و لعنت مردم و گاه لنگه کفشی را به سوی خود می‌خواند. مردم ظاهر را می‌بینند. بله باید توجه داشت، در رابطهٔ شخصی با جامعه، در وهلهٔ اول این چگونگی حضور و ظاهر فرد است که تأثیر دارد نه چیز دیگری. این ظاهر فرد و نوع پوشش اوست که تأثیر می‌گذارد، نه دل پاک و لطیفی که با خود دارد. بنابراین بدحجابی اثر خودش را به‌جا می‌گذارد.

در مقابل، حجاب ظاهری حتی بدون اعتقاد نیز تأثیر گذار است. البته چه بهتر که این حجاب با عفت و پاک‌ی درونی همراه باشد. از زاویه‌ای دیگر باید بدانیم که مردم معمولاً براساس تصویری که از شخصیت خود در ظاهر نمایش می‌دهیم، دربارهٔ ما قضاوت می‌کنند. هر ظاهر و پوششی پیامی به همراه دارد. چطور می‌توانیم انتظار داشته باشیم دیگران با ما محترمانه و بدون مزاحمت برخورد کنند، وقتی که ما با نوع پوشش نامناسب خود و رفتاری از سر بی‌مبالاتی دائماً پیام می‌دهیم که لازم نیست با ما این‌گونه رفتار کنید؟!

وقتی با بدحجابی و رفتار جلف و بگو بخندهای آن‌چنانی در سطح کوچه و خیابان حرکت می‌کنیم، معلوم است که نمی‌توانیم رفتار مؤدبانه و به‌دور از مزاحمت را انتظار داشته باشیم. بر عکس، پیام غیرقابل تردید حجاب و متانت به اطرافیان این است که من می‌خواهم پاک بمانم. به من کاری نداشته باشید. این چیزی است که در سطح جامعه کم و بیش هر کدام آن را مشاهده کرده‌ایم. یافته‌ها نیز نشان داده‌اند که بین نوع حجاب و میزان امنیت اجتماعی زنان و نوع تهدیدات و احساس امنیت فردی آن‌ها، رابطهٔ معنی‌داری به لحاظ آماری وجود دارد. رفتار زننده و پوشش نامناسب معلوم است که پیامش چیست و پیامش کدام است.

البته همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره کردیم، همهٔ هدف حجاب این نیست که خود فرد سالم و پاک و از تعرض مصون بماند. هدف پاک‌ماندن اجتماع نیز هست. پس کافی نیست بگوییم به پوشش من چه کار دارید. من مواظب خودم هستم و سالم می‌مانم؛ چرا که جامعه نیز هست. جامعه نیز باید سلامت باشد. دیگران نیز هستند. آن‌ها نباید بدین شکل آزار ببینند و آلودهٔ گناه شوند.

به جز یک مشت خاکستر ندارند
به غیر از یک دل پرپر ندارند
اگر سر داشتی عاشق نبودی
سپیداران عاشق سر ندارند

از تو نوشتن دیگر عادت من شده است؛ از تو و یاران شهیدت. کلماتم دیگر سربراه شده‌اند. بلد راه شده‌اند. مسیر خود را می‌شناسند. می‌دانند که بر سفیدی کاغذ آن قدر باید بروند تا به آن وسعت سبز و مه‌آلود برسند؛ آنجا که مه تا شانه سپیداران را پوشانده است. درست مثل وقتی که ابرها شانه قله‌ها را می‌پوشانند و آدم فکر می‌کند که قله‌ها سر ندارند؛ طوری که انگار هیچ وقت سر نداشته‌اند و تنها پیکری ستبرین و محکم بوده‌اند.

کلماتم این را هم می‌دانند که برای رسیدن به آن سبزی مه‌آلود، باید از دشتی سرخ بگذرند؛ دشتی معطر، پوشیده از لاله و شقایق، و این راز کلمات من است.

شهید **عبدالله اسکندری**. اصلاً این بار ... بگذار کلمات این بار راه خودشان را از پایان داستان آغاز کنند. یعنی درست از آن سپیدار سبزی که مه شانه‌هایش را پوشانده است. از نخستین روزهای خرداد ماه ۱۳۹۳ که تصویر سری بر نیزه فضای مجازی را پر کرده بود. سری با چشم‌هایی باز و طرح لبخند کم‌رنگی بر لب. نمی‌دانم آن روز، روزی از ماه محرم بود یا نه، و اگر نبود، چقدر با محرم فاصله داشت. اما چه فرقی می‌کند؟ داستان وقتی از سر و نیزه شروع می‌شود یعنی محرم است. اصلاً خود روز **عاشورا** است. یعنی حتماً کارزاری هست، خیمه‌گاهی هست، عطشی هست، کودکانی هستند، زینبی هست و سیدالشهدایی.

این بار اما کلمات می‌خواهند راوی سیدالشهدای مقاومت استان فارس باشند؛ راوی تو؛ شهید **عبدالله اسکندری**. نخستین شهید بی‌سر مدافع حرم. شهیدی که سرش بر نیزه لشکریان

سپیدار بی‌سر

● سید حبیب نظاری

به یاد شهید مدافع حرم، شهید **عبدالله اسکندری**

ستاره‌ها چیدنی نیستند
نویسنده: محمدعلی حبیب‌اللهیان
سال چاپ: ۱۴۰۰
نشر: معارف اسلامی



پدر سارا در حالی که سعی می‌کرد چهره‌اش بی تفاوت و خنثا باشد، پرسید: «مگه نگفتی دین مسلماناست؟» سارا دست پدرش را فشار داد و با ذوق گفت: «چرا! ولی نه اون اسلامی که به ما گفتن. پاپا اگه قوانینش رو برات بگم باورت نمی‌شه! حضرت محمد(ص) کامل‌ترین دین رو برای آدم‌ها آورده. یقین دارم نمی‌دونی این دین به تمام جزئیات زندگی آدم، روحش، روانش، جسمش، حتی خواب و خوراکش توجه کرده. پاپاجون...» پدر سارا دستش را از توی دست سارا بیرون کشید و موهایش را مرتب کرد. بعد نگاهش را سمت اتاق سارا انداخت و گفت: «پاشو به منبعی از این اطلاعات بیار ببینم» و... شده بود آنچه سارا می‌خواست اتفاق بیفتد. گرچه مادر سارا مثل پدرش راضی و آرام نشده بود و هنوز اکراه داشت از این که سارا با کسانی که او را با اسلام آشنا کرده‌اند، رفت‌وآمد داشته باشد؛ اما حرف آخر را پدرش زد و گفت: «پس... هر بار که جلسه‌ای رفتی، هر چی شنیدی و بهت گفتن باید برای من واگو کنی. هر کتابی هم که بهت دادن، به منم باید بدی ببینم چی توش نوشته. باید بدوتم دیگه از پدر و مادر چی می‌گه این دین؟»

کتاب ستاره‌ها چیدنی نیستند، تلفیقی از داستان و واقعیت، بسیار جذاب و خواندنی ست. دختری آمریکایی که با دو نگاه و دو مدل از سبک زندگی در مورد زنان آشنا شده، و همین آشنایی منشا اتفاقات مهم در زندگی او و دوست نزدیکش می‌شود.

حالا می‌تونی از کتابی که خوندی، فیلم بگیری و برامون به آدرس: NOJAVAN@ROSHDMAG.IR ارسال کنی. منتظر تون هستیم. دوستان شما، برای ما از کتاب‌هایی که نشان رشد یا تاییدیه آموزش پرورش دارند فیلم معرفی کتاب تهیه می‌کنند؛ و برامون می‌فرستند. نمونه‌ش را پویش (اسکن) کن تا ببینی.

شما هم می‌توانید از وبگاه زیر، از بخش فهرستگان منابع آموزشی و تربیتی رشد، کتاب‌های مناسب را تهیه کنی و به دوستان مهربانت معرفی کنی. ما هم فیلم زیبایی شما را به همه فرزندان ایران نشان می‌دهیم.

<https://samanketabroshdmag.ir>



مصاحبه با
اطرافیان سارا



معرفی کتاب



کتاب را از زبان
خواننده ببینید

شام (اجناد الشام) رفت. رزمندۀ دلاور هشت سال جنگ تحمیلی. کسی که حضور مستمر او در جبهه‌ها تنها شرط ازدواجش بود و یک هفته بعد از ازدواجش راه جبهه‌ها را پیش گرفت. همسر و مادرش اما در جبهه‌ای دیگر، در ستاد پشتیبانی جنگ، مبارزه می‌کردند؛ برای رزمندگان نان می‌پختند و لباس می‌یافتند.

فرمانده سپاه لار در عملیات خیبر، جانشین فرمانده گردان در عملیات بدر، رئیس ستاد تیپ الهادی در عملیات والفجر ۸ و رئیس ستاد تیپ الهادی در عملیات‌های کربلای ۱، ۳، ۴، ۵ و ۸ بودی. در عملیات والفجر ۱۰ جانشین تیپ مهندسی و در عملیات بیت‌المقدس ۴ فرماندهی تیپ مهندسی را بر عهده داشتی.

فرماندهی مهندسی رزمی ۴۶ امام هادی (ع) را به عهده داشتی و فرمانده تیپ ۴۶ امام هادی (ع)، فرمانده مهندسی رزمی قرارگاه مدینه منوره، فرمانده مهندسی تیپ ۴۲ قدر و فرمانده مهندسی رزمی جبهه مقاومت هم بودی.

تک‌تیرانداز بودی و تیربارچی و نیروی اطلاعات و شناسایی، اما دلت برای آبادانی کشورت می‌تپید. در عرصه‌های سازندگی تلاش‌های تو را هرگز نمی‌توان فراموش کرد. ساخت سد کرخه، احداث جاده نیریز در استان فارس، طرح توسعه نیشکر، و به جز این‌ها، عزم راسخ و همت تو در آبادانی ایران عزیز هرگز از یادها نخواهد رفت.

رئیس «سازمان بنیاد شهید شیراز» هم بودی؛ آنجا که نگران دل خانواده‌های شهدا بودی و از جان مایه می‌گذاشتی مبادا طرح لیخند بر لب‌های آنان کم‌رنگ شود. همراه همسر خود هر پنجشنبه به دیدار آنان می‌رفتی و در این دیدارها، همسر خود را همسر شهید معرفی می‌کردی و به او می‌گفتی: شما همسر شهید آینده هستید.

چندروزی مانده به آخرین سفر، به اعتکاف رفتی. کسی نمی‌داند که در آن اشک‌باران روحانی، از خدا چه خواسته بودی. اما ذکر تو هنگامی که برای آخرین سفر راهی فرودگاه بودی، هنوز در گوش لحظه‌ها می‌پیچد. لحظه‌ها می‌دانند که ذکر مردان خدا در آخرین سفرهایشان چیست. لحظه‌ها فراموش نخواهند کرد زمزمه سپیداران بی‌سر را با معبودشان.

حلب سوریه، اولین روزهای خرداد ۱۳۹۳ را همیشه به یاد خواهد داشت. در آن روزها بود که نشان دادی عاشورا در همه زمان‌ها جاری است و کربلا در همه مکان‌ها. و هنوز هم می‌توان سری بود بر نیزه و پیکری در بیابان؛ سری که هرگز بازنگشت و پیکری که هشت سال طول کشید تا بازگردد و به چشم‌انتظاری فرزندان پایان دهد و صبوری همسری که ساک سفر را در دست‌هایت گذاشت و دلش را با تو روانه سرزمین شام کرد. همسری که هنوز طنین آخرین جمله‌ات در گوش‌هایش می‌پیچد: «تصدقث شوم، برایم دعا کن.»

صنایع غذایی

● ریحانه نعمت الهی

هنرستان

تا چگونگی بسته‌بندی کردن و تولید مواد غذایی و... کسی که می‌خواهد این رشته را انتخاب کند، باید از علاقه‌اش به کار کردن در کارخانه‌های تولید مواد غذایی، فراوری لبنیات، نظارت و کنترل کیفیت وزارت بهداشت و ... مطمئن شود. هنرجوی این رشته باید جزئیاتی همچون چگونگی پاستوریزه کردن لبنیات، نحوه بهداشتی کردن محیط کارگاه و چگونگی نگهداری از کنسروها را بیاموزد.

دوست دارید که بر سلامت غذاها نظارت کنید و بتوانید از ورود مواد غذایی ناسالم و مسموم در سفره خودتان و باقی افراد جلوگیری کنید؟ اگر جواب مثبت است، رشته صنایع غذایی برای شما مناسب است. اما باید بدانید این کار معمولاً در محیطی تک‌نفره انجام نمی‌شود و باید روحیه تیمی داشته باشید. محیط کارخانه، کارگاه، دامداری، آشپزخانه‌های تهیه غذا و... فضاهای کاری شما هستند.

به علاوه، این کار دقت بالایی می‌خواهد. شما به عنوان مسئول کنترل کیفیت مواد غذایی یک شرکت تهیه غذا، مسئول قانونی سلامت آن غذا هستید و اگر مضر باشد و شما متوجه آن ضرر نشوید، مسئولیتش با شماست. علاوه بر این، وظیفه انسانی و اخلاقی ناسالم بودن یک غذا هم برعهده سازندگان آن غذا و مسئول سنجش کیفیت آن است.

خلاصه که اگر حوصله بررسی دقیق یک ماده شیمیایی یا غذایی در آزمایشگاه و زیر میکروسکوپ را دارید، رشته صنایع غذایی در هنرستان منتظر شماست.

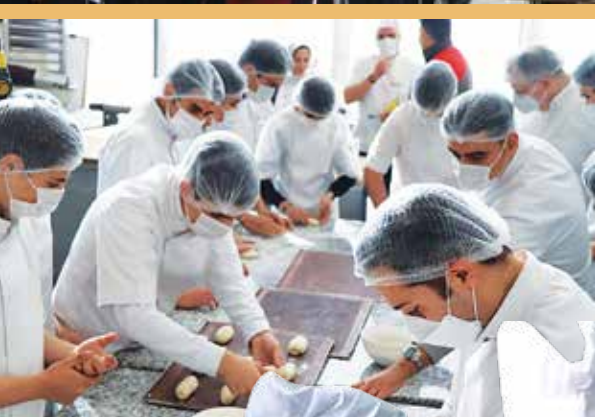
احتمالاً شما هم خبرهایی را مثل «فلان رستوران به دلیل رعایت نکردن موازین بهداشتی پلمپ (مهر و موم) شد»، یا: «کارخانه مواد غذایی به خاطر ناسالم بودن مواد اولیه تعطیل شد» شنیده‌اید. این جور وقت‌ها ممکن است به این موضوع فکر کرده باشید که مگر آن رستوران یا کارخانه چه غذای ناسالم یا غیربهداشتی‌ای تهیه می‌کرده که پلمپ شده است؟! و اصلاً چه کسانی مسئول تشخیص سلامت غذاها هستند؟

در این مطلب می‌خواهیم این افراد، تخصص آن‌ها، درس‌هایی را که خوانده‌اند، را به شما معرفی کنیم. اگر از این کار خوشتان می‌آید و دوست دارید به سلامت‌ماندن آدم‌ها کمک کنید، می‌توانید این رشته را در هنرستان انتخاب کنید. چه رشته‌ای؟ همان‌طور که توضیح دادیم، این رشته ارتباط زیادی با «غذا» دارد و یکی از زیرشاخه‌های گروه کشاورزی از بین رشته‌های هنرستانی است. نام این رشته جذاب که اسمش هم طعم و بو دارد، «صنایع غذایی» است.

در رشته صنایع غذایی چه خبر است؟

این رشته به خیلی از درس‌ها مربوط است؛ از شیمی، زیست، ریاضی و ... گرفته





چه سالی چه چیزی یاد می‌گیریم؟

وقتی که وارد پایه دهم هنرستان شوید، اولین درس‌های تخصصی که با آن‌ها روبه‌رو می‌شوید، ساختار مواد غذایی است؛ یعنی همان بخشی که هر قدر شیمی شما بهتر و قوی‌تر باشد، آن را بهتر می‌آموزید. پایه یازدهم سال یاد گرفتن عوامل و شرایطی است که مواد غذایی را خراب می‌کنند. در این سال البته درس‌های جالبی که با خود آن‌ها می‌توانید درآمد کسب کنید هم می‌خوانید؛ درس‌هایی مثل: شناخت گیاهان دارویی و فناوری آن‌ها؛ تهیه میوه خشک؛ تولید عرقیات گیاهی؛ ساخت دمنوش؛ تولید بیسکویت و نان.

یک درس در میان درس‌های شما هست به نام «تولید فراورده‌های لبنی». این درس شما را با چطور درست کردن محصولات لبنیاتی آشنا می‌کند. خب، تا همین‌جا چند مهارت مفید یاد گرفتید که حتی اگر نخواستید مسئول کنترل کیفیت کارخانه‌ها شوید، می‌توانید خودتان محصولی باکیفیت و سالم تولید کنید.

این آموزش‌ها به شما کمک می‌کنند بتوانید محصول خوراکی باکیفیت را از بی کیفیت تشخیص دهید. چون اگر آدم خودش بلد نباشد چیزی را درست کند، طبیعتاً نمی‌داند عیب فرد دیگر در آن کار کجاست!

پایه دوازدهم که آخرین سال هنرستانی‌بودن شماست، زمانی است که باید نحوه بسته‌بندی محصولات را یاد بگیرید. مثلاً اگر شما در شرکتی مسئول کنترل کیفیت غذا بشوید که ساندویچ و الویه تولید می‌کند و بسته‌بندی آن‌ها کوچک‌ترین درز و شکافی داشته باشد، عمر محصول به یک روز هم نمی‌رسد و زود خشک و خراب می‌شود.

بعد از اینکه در سمان تمام شد، چه کار کنیم؟

بسیاری از رشته‌های کشاورزی، همچون امور دامی، امور باغی و ... در ایجاد شغل خودکفا هستند و می‌توانند شغلشان را خودشان ایجاد کنند. اما رشته صنایع غذایی این ویژگی را ندارد. البته این موضوع می‌تواند خوب هم باشد. شما برخلاف سایر زیرشاخه‌های رشته کشاورزی، برای شروع کار به سرمایه اولیه نیاز ندارید و ورشکست هم نمی‌شوید. کارهایی که شما باید در آن‌ها مشغول به کار شوید، حرفه‌هایی مانند: مسئولیت تولید کارخانه‌ها (روی فرایند تولید که شامل همه چیز کیفیت محصول نظارت می‌کند)، مسئول فنی، مسئول آزمایشگاه، مسئول بخش بسته‌بندی و مشاور تغذیه هستند.

با وجود این‌ها، طبیعتاً انتخاب کردن یا نکردن این رشته برعهده شماست، اما حتی اگر صنایع غذایی رشته مورد علاقه شما نباشد، به هیچ‌وجه نمی‌توانیم اهمیت این حرفه در سلامت غذایی و حفظ جان مردم را نادیده بگیریم. این حرفه فارغ از علاقه ما، کاری حساس و مفید است.



صدایی از فراسوی زمان

احساس‌هایمان را بروز می‌دهیم و بعد هم برمی‌گردیم سراغ زندگی امروزی خودمان؟ یا نه، با دعوتشان، آن‌ها را به زندگی امروزی خودمان می‌آوریم تا با ما زندگی کنند و ما از زنده‌بودنشان، از زنده کردن خاطره‌هایمان و از بودن کنار آدم‌های بزرگ لذت می‌بریم و چیز یاد می‌گیریم و خودمان هم بزرگ می‌شویم.

راستش، وقتی داشتم فکر می‌کردم که برای حضرت زهرا(س) مطالبی تهیه کنم، مانده بودم چه جوری بنویسم یا چه مطلبی را انتخاب کنم. با چه نگاهی؟ و از چه زاویه‌ای؟ بعضی کتاب‌ها را ورق زدم. خیلی وقت‌ها برای حضرت زهرا(س) گریه می‌کنیم و سینه می‌زنیم، فقط به عنوان یک بانوی بزرگ و مقدس یادش می‌افتیم و به عظمت و بزرگی و مظلومیتش فکر می‌کنیم، ولی انگار نقش او را در زندگی، جامعه و دین، و احساس مسئولیت او را، راه‌ورسم زندگی و فعالیت‌ها و فداکاری‌های او را فراموش می‌کنیم.

شاید وقتش باشد که خانواده‌اش را به خانه خودمان، و به شهر و کشور خودمان دعوت کنیم. به آن‌ها تعارف کنیم و بگوییم: «بفرمایید، بیایید به ما سر بزنید. توی خانه، مدرسه، اداره، کوچه، خیابان و ... با ما باشید. در صحنه فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و شخصی، ما را همراهی کنید» و با این نگاه سری به حضرت زهرا(س) بزنیم.

دختر پیامبر(ص) که به خانه‌مان آمد، با او خودمانی شویم. خجالت نکشیم که او را سر سفره ساده خودمان بنشانیم. آخر سفره ما خیلی با سفره او فرق نمی‌کند. البته اگر تفاوت‌هایی را که محصول زمان است از یاد ببریم، احتمالاً سفره ما خیلی از سفره خانه

بیایید یک اتفاق بزرگ تاریخی را به خاطر بیاوریم. یا نه، اصلاً یک شخصیت بزرگ تاریخی که دوستش دارید و به نظر تان بزرگ و محترم و مقدس است. کسی که خیلی وقت‌ها یادش هستیم. کسی که خیلی وقت‌ها آرزو می‌کنیم که کاش او را می‌دیدیم. خب، چطور او را به یاد می‌آوریم؟ چطور به او فکر می‌کنیم؟ اصلاً با خاطره‌های تاریخی‌مان چه کار می‌کنیم؟ با شخصیت‌های تاریخی‌مان چه؟ همراه آن‌ها به تاریخ می‌رویم، به گذشته برمی‌گردیم، لحظه‌ها، دقیقه‌ها و ساعت‌ها را در قرن‌ها و سال‌ها پرسه می‌زنیم و همان‌جا ابراز علاقه می‌کنیم و



زهر(س) رنگین تر خواهد بود؛

ولی باز هم عیبی ندارد. بیایید با او حرف بزنیم و به حرف‌های او گوش بدهیم. بگذاریم از زندگی خودش بر ایمان بگوید. از وقتی که بچه بود و کفار قریش پدرش را اذیت می‌کردند و او با تمام کودکی‌اش از پدر دفاع می‌کرد و در برابر آن‌ها می‌ایستاد؛ چون حق با پدرش بود، چون آن‌ها به پدرش ظلم می‌کردند.

بیایید او را توی خانه بگردانیم و به خاطر فرش رنگ و رو رفته‌مان خجالت نکشیم؛ که خانه او هم مثل خانه ما بوده. یا نه ساده‌تر. از اینکه مادرمان توی خانه زحمت می‌کشد، کار می‌کند و خسته می‌شود و از اینکه ما کمکش می‌کنیم، خجالت نکشیم و بگذاریم او دست‌هایش را نشانمان بدهد که از بس آسیاب گردانده، پینه بسته است. مشک آبش را بیاورد که از بس آن را به دوش کشیده، روی دوشش جا انداخته است.

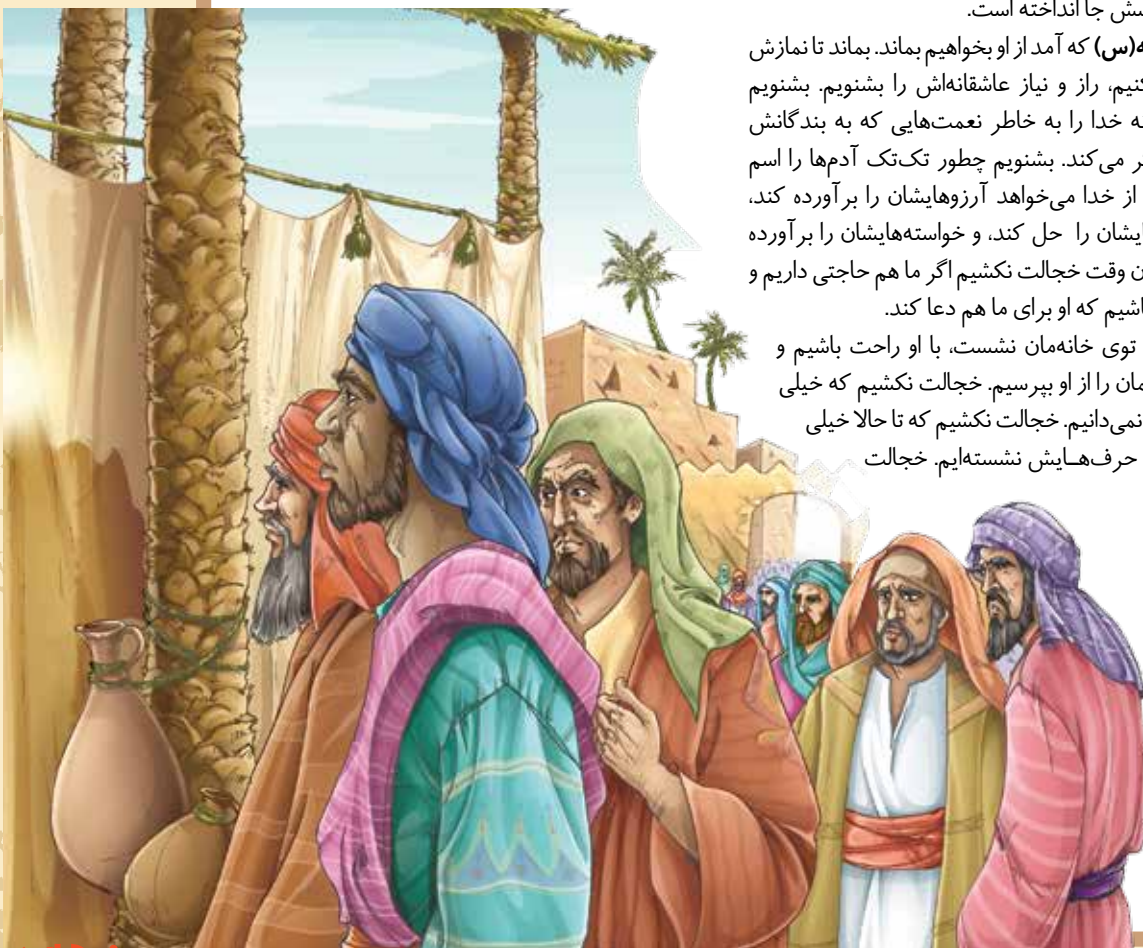
فاطمه(س) که آمد از او بخواهیم بماند. بماند تا نمازش را نگاه کنیم، راز و نیاز عاشقانه‌اش را بشنویم. بشنویم که چگونه خدا را به خاطر نعمت‌هایی که به بندگانش داده، شکر می‌کند. بشنویم چطور تک‌تک آدم‌ها را اسم می‌برد و از خدا می‌خواهد آرزوهایشان را برآورده کند. مشکل‌هایشان را حل کند، و خواسته‌هایشان را برآورده سازد و آن وقت خجالت نکشیم اگر ما هم حاجتی داریم و امیدوار باشیم که او برای ما هم دعا کند.

او که توی خانه‌مان نشست، با او راحت باشیم و سؤال‌هایمان را از او بپرسیم. خجالت نکشیم که خیلی چیزها را نمی‌دانیم. خجالت نکشیم که تا حالا خیلی کم پای حرف‌هایش نشسته‌ایم. خجالت

نکشیم که تا حالا یک‌بار هم

جدی خطبه‌اش را در مسجد مدینه گوش نکرده‌ایم. او ما را دوست دارد. از او بخواهیم باز هم برای ما بگوید. از او بخواهیم باز هم خطبه بخواند. از او بخواهیم باز هم فلسفه احکام را بر ایمان توضیح بدهد. از او بخواهیم حرف‌هایش را بر ایمان ساده کند. ساده بر ایمان بگوید که خدا چرا نماز و روزه و حج و زکات و ... را واجب کرده، چرا ...

سر صحبت را که باز کرد، از او بپرسیم که بعد از پیامبر(ص) بر او چه گذشت؟ چه شد که رفت توی مسجد مدینه و سخنرانی کرد؟ بگوییم که از دردهای معصومانه و بزرگش بر ایمان بگوید ... بیایید کمی گوش‌هایمان را تیز کنیم تا صدای آن شب به گوشمان برسد، ببینیم که این قبر، قبر پنهان قرار است، چه حرفی را در طول زمان منتقل کند؟ کمی گوش کنیم، صدا می‌آید ...





این نقش ماند از قلمت

آفریده‌های خودش قسم می‌خورد. به وجود مقدس و نازنین خودش، به روز قیامت، به فرشتگان، به ماه، به خورشید، به گردش شب و روز... نعمت‌هایی که هر کدام اگر نبودند آفرینش هستی شکل نمی‌گرفت؛ درست مثل قلم. قلم هم اگر نبود زندگی رنگی نداشت. اگر قلم نبود انسان چگونه می‌توانست اندیشه‌ها و عقاید خود را حفظ کند و آن‌ها را به دیگران منتقل کند؟ اگر قلم نبود علم و دانش چگونه می‌توانست گسترش یابد و انسان چگونه می‌توانست پرده از راز و رمز جهان هستی بردارد؟ اگر قلم نبود نه شعری باقی می‌ماند و نه داستانی، قصه‌ها و افسانه‌ها از یاد می‌رفتند، نامه‌ها نوشته نمی‌شدند، تمدن‌ها به وجود نمی‌آمدند و فرهنگ‌ها شکل نمی‌گرفتند.

خداوند در قرآن به قلم هم سوگند خورده است «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» (قلم/۱) یعنی سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند. و با این سوگند به بزرگی و عظمت قلم اشاره کرده است. انسان جاودانگی را دوست دارد و برای جاودانه ماندن، چاره‌ای جز زندگی در سایه قلم نیست. مثل حافظ که چنین سروده است:

**حافظ سخن بگوی که در صفحه جهان
این نقش ماند از قلمت یادگار عمر**

می‌نویسم. کلمات گاهی عجله می‌کنند و گاهی بدون هیچ شتابی از دل قلم سرازیر می‌شوند روی کاغذ و با تو حرف می‌زنند. سلام می‌شوند، خورشید می‌شوند و زمین را گرم می‌کنند. باد می‌شوند و قاصدک‌های خوش‌خبر را از جایی به جایی دیگر می‌برند. چشمه می‌شوند و از دل سنگ‌ها می‌جوشند، رود می‌شوند و ریشه گیاهان را در آغوش می‌گیرند. درخت می‌شوند. نم‌نم باران می‌شوند تا انسان از عطر سبزه و بوی نم‌گرفته خاک لذت ببرد.

چه رازهایی در دل قلم است که این همه «بودن» و «ماندن» را به هستی می‌بخشد و این همه زیبایی را «هست» می‌کند؟

قلم هر روز و هر لحظه با ما حرف می‌زند، اما رازهای نهفته در دل او را تنها خدا می‌داند. خدا قلم را دوست دارد. قلم هدیه خدا به انسان است تا به او هر آنچه نمی‌داند را بیاموزد:

«الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»
(علق/۵۴)

کلمه قلم چهار بار در قرآن تکرار شده است. دو بار به صورت مفرد (قلم) و دو بار به صورت جمع (اقلام). نام یکی از سوره‌های قرآن قلم است. خداوند در قرآن به نشانه‌های بسیاری از

باریک‌تر از مسو

مجید رحمانی صانع
تصویرگر: فرامرز کشتکار

آسیب‌های فضای مجازی

همچنین فضای مجازی باعث اختلال در یادگیری دانش‌آموزان می‌شود.



استفاده بی‌رویه دانش‌آموزان از فضای مجازی باعث گوشه‌نشینی آنان می‌شود.



وقت‌گزینی در فضای مجازی مانند فوایب یا یک سفر خیالی است که دست‌آورد بیرونی ندارد.



البته می‌توان با زمان‌بندی حضور آنان، این آفت را سم‌زدایی کرد.



گفت‌وگوی خودم با خودم

اعظم سبحانیا

- ببین دفتر داری جفت پا می‌ری رو اعضاها. یا می‌یای جنگ تن به تن یا الان تمام افکار رو مشت بارون می‌کنم. نفس عمیقی می‌کشم و می‌گویم: «دوس داری قبل از جنگ شربت سکنجبین بفوری؟»

- نفوردم تا حالا.

- واقعاً عالیه! بیا پندر قلب بفور.

زیر پشیمی نگاهم می‌کند. قمقمه پلاستیکی ام را دستش می‌دهم. تکانش می‌دهد و صدای یخ‌های داخلش را درمی‌آورد. پندر قلب می‌فورد.

- وای چه عالیه! می‌شه همه‌اش رو بفورم؟

با سر جوابش را می‌دهم. تمام قمقمه را سر می‌کشد و بعد دور دهانش را با آستین پاک می‌کند.

- از چی درست شده؟

- شکر، سرکه و نعناع.

- جالبه!

از روی صندلی پایین می‌آید. پشتش را به من می‌کند و پندر قدم دور می‌شود. می‌گویم: «چی شد جنگ تن به تن؟»

- برم فعلاً شکر و سرکه و نعناع بفرم. جنگ بمونه واسه بعد.

باور تن نمی‌شود! تا می‌فواهم تمرکز بگیرم و با خودم گفت‌وگو کنم، با لباس تکاوری (کماندویی) می‌پردازم مقابلم و می‌گویم: «هاهاها!» و مشت‌هایش را در هوا تکان می‌دهد. روی صورتش هم دوتا فط سیاه با جوهر کشیده است. می‌گویم: «بهتره کمی خودت رو تقویت کنی. شبیه نی مردابی. انگار از قحطی سال دراومدی.»

می‌پرسم: «واسه چی؟»

- واسه اینکه هر کی بهت زور گفت فرمتش برسی. واسه اینکه هر کی بهت گفت هویج، به باد میخون بکاری زیر پشمت تا حساب کار بپار دستش.

- فانم مشاور گفته هر وقت جوش آوردم تا ۱۰ بشمارم. بعد به لیوان آب فنک بفورم. قطعاً عکس‌العملم چیز دیگه‌ای می‌شه.

دستش را می‌گذارد روی دلش و با صدای بلند می‌فندد.

- وای فدای من چه مشاوره! دفتر این چیزا مال توی کتابای روان‌شناسیه! فقط شعاره!

- اسمم شده فروس جنگی از بس پریدم به سرو کول دوستام. فانم مشاور گفته چیزی که تو باید بفهمی اینه که همیشه حق با تو نیست.

- وای فردا دوباره حرف‌های فانم مشاور رو همای می‌کنه می‌کوبه تو سر من. ببین به بار دیگه بگی فانم مشاور کارمون به جنگ تن به تن می‌کشه، گفته باشم.

- این فط‌ها چیه کشیدی تو صورتت؟

- تو فیلمای اکشن نریدی قهرمان فیلم به قیافه‌ای

داره که دیگران حساب کار می‌یار دستشون؟

- فیلی مشکلات رو می‌شه با گفت‌وگو حل کرد.

- هاهاها! اینم فانم مشاورت گفته. منتها تو

پرنت نکردی بگی، چون از من ترسیدی، چون

از جنگ تن به تن ترسیدی.

- نه فیدر دارم رو خودم کار می‌کنم. اگر نه خلفل

نبینم چه ریزه لاغرم ولی گنده‌تر از تو رو

هریغم.



• احمد عربلو

گاو



سالن سینما تاریک بود. زن و مرد کنار هم نشسته بودند و مشغول تماشای فیلم بودند. مایه‌ای فیلم فرار یک گاو وحشی بود. وسط فیلم ناگهان گاو به سمت تماشاگرها دوید. مرد با وحشت از جا بلند شد و تا پا داشت دو تایی دیگر هم قرض کرد و به طرف در فروری دوید. زن دار زد: «مرد حسابی! آبرو مون رو بردی! ... این فیلمه! ...» مرد همان‌طور که می‌دوید گفت: «تو هم چونت رو بردار و بیا. ما می‌دونیم که فیلمه، اما گاو که نمی‌دونه!»

مرد فداکار

نانوایی آفرین فمیرهایش را داخل تنور می‌گذاشت. شاگرد نانوای رو کرد به نفر آفری که داخل صف بود و گفت: «هر کسی اومد بگو پشت سرت نایسته. نون نمی‌رسه.» مرد ساره دل هم از آن لحظه به بعد هرکسی که می‌آمد می‌گفت: «پشت سر من نایسته، نون نمی‌رسه. بیا جلوتر از من بایست.»



بیشتر بخوانیم

تلنگرز

مجموعه «کتاب‌های خندان» نقیضه‌ای است بر کتاب‌های ادبی کهن. نقیضه، شکل طنزآمیز یک کتاب است که در آن سبک نوشتاری و زبان کتاب اصلی را حفظ می‌کنند؛ اما محتوای آن به‌روز می‌شود. این کتاب نقیضه‌ای بر کتاب «مثنوی معنوی» است. نویسنده در این کتاب هفت قصه را به شیوه مثنوی و با زبان طنز سروده است و در هر داستان، موضوعی را مطرح می‌کند که شاید مشکل خیلی از دانش‌آموزان، نوجوانان و جوانان باشد.

نام مجموعه: کتاب‌های خندان

مؤلف: شروین سلیمانی

سال چاپ: ۱۴۰۰

ناشر: مؤسسه فرهنگی مدرسه برهان



مرد با کلاه

بابام عاشق کلاه گذاشتن روی سرش بود. مادرم می‌گفت: «گمونم این از بپگی کلاه به سر بوده. زمستون و تابستون کلاه رو از سرش دور نمی‌کرده. شاید آگه می‌توانسته موقع خواب هم کلاه به سر می‌فوابیره!» یک روز توی باغ بودیم. پدرم مشغول باغبانی بود که ناگهان گفت: «ای دادو بیدار، کلاه‌م را یادم رفته بیارم! برو برو از داخل ماشین بیارش!» گفتم: «بابا جان! کلاه که روی سر تونه!» آرام و راضی گفت: «باشه. پس دیگه نمی‌فواد بری بیاریش.»



عجایب المدرس!

• شروین سلیمانی

۱. مدرسه‌های قایقی!

در کشور بنگلادش باران‌های شدیدی می‌بارد که باعث راه افتادن سیل می‌شود. این سیل‌های بی‌انصاف سر راهشان خانه‌ها و مدرسه‌ها را فرا می‌گیرد. به همین دلیل مسئولان بنگلادش تصمیم گرفته‌اند که بعضی از مدرسه‌ها را در قایق دایر کنند! این مدرسه‌های قایقی علاوه بر کلاس‌های درس، مجهز به کتابخانه، آزمایشگاه و رایانه هستند.

دانش‌آموزان هر روز برای رسیدن به کلاس‌هایشان باید به اسکله بروند و سوار قایق شوند! دانش‌آموزان این مدرسه‌ها باید فراموش کنند کسی طناب قایقشان را باز نکند، وگرنه ممکن است صبح در بنگلادش به مدرسه بروند و ظهر در «بندر بمبئی» در هندوستان از مدرسه خارج شوند!



افتملاً این دانش‌آموزان مجبورند که علاوه بر کیف و کتاب، پارو و چلیقه نجات هم با خودشان به مدرسه ببرند تا در صورت لزوم با پوشیدن چلیقه نجات و پارو زدن خود را از فطرات دریایی نجات دهند! حتی ممکن است با آمدن موجی بزرگ و وارونه شدن قایق، همه به حالت شناور به سقف کلاس بپسبند و برای ساعت‌هایی با کوسه‌ها و هشت پاها هم کلاس شوند!

۲. مدرسه آزاد بروکلین!

این مدرسه که در منطقه «بروکلین» در شهر نیویورک آمریکا قرار دارد، یکی از عجیب‌ترین مدرسه‌های دنیاست. زیرا هیچ قانون و مقرراتی ندارد و هر کس هر کاری دلش بخواهد انجام می‌دهد یا انجام نمی‌دهد. دانش‌آموزانش از هفت دولت آزادند! این مدرسه بی‌قانون دانش‌آموزان را آزاد گذاشته است تا خودشان برای خودشان قانون وضع کنند و تعاملات اجتماعی را یاد بگیرند. در این راستا مدیران مدرسه هم کاری به کارشان ندارند و ولشان کرده‌اند به امان خدا! مثلاً دانش‌آموزان می‌توانند قانون بگذارند که ساعت شروع کلاس‌ها ساعت ۱۱ صبح باشد یا قانون بگذارند که به‌جای ریاضی و ادبیات، ورزش و هنر داشته باشند. حتی می‌توانند قانون بگذارند که معلم را به کلاس راه ندهند یا سر کلاس فیزیک تفرقه بفورند و پوستش را بریزن کف کلاس، یا سر کلاس شیمی قایم‌باشک بازی کنند و توی سر و کله هم بزنند!



اما نکته اینجاست که برای قبولی و رفتن به کلاس بالاتر ناپارند در امتحانات شرکت کنند و نمره‌های لازم را به دست آورند. اینجاست که باید تصمیم بگیرند در طول سال بی‌انضباط و بی‌فیال باشند یا برای خودشان قوانینی وضع کنند تا هم به دروسشان برسند هم به تفریح و ورزششان!

راستی اگر شما در مدرسه‌ای بی‌قانون درس می‌خوانید، چگونه رفتار می‌کردید؟

جاهای آسان جغرافی

• عبدالله مقدمی

راستش برای کسی که در نزدیک ترین تجربه اش در سفر به خارج کشور، فوایب دیده رفته «اولان باتور»، پایتخت مغولستان و آنجا هم با لشکر ینگیزخان مغول سر قام بودن گوشت قیمه دعواش شده است، احتمالاً فقط کردن اسم پایتخت کشورها فیلی هم میزاد نیست. فب حالا لابد با خودتان فکر می کنید که این درس جغرافی بوده که ما را مجبور کرده است بدانیم «موگادیشو» دقیقاً کجاست یا «تیمور شرقی» اسم یک کوچه در تهران نیست، بلکه یک مملکت کامل و درست و درمان در آسیای شرقی است که مردمش هم اصلاً با اسم کشورشان شوقی ندارند.

اما واقعیت این است که در سال های اخیر آن قدر که دایه جان ما برای پایتخت کشورها نگران بوده، کتاب و معلم جغرافی مان نبوده اند. اصلاً ممکن است اگر از همان پایتختی که اسمش سفت است پرسیم: «آدرس آبا با جان شما راضی هستی به فاطر اسمت شب فوایم بگیرد؟» جواب برده: «بی خیال بابا، تو همان آق بابا صدایم کن.» اما دایه ما بی خیال نمی شود و الا و بلا گیر می دهد و می گوید: «فواهرزاده من باید اسم همه پایتخت های جهان را بداند.» تازه فقط این ها نیست دایه می گوید در فاز بعدی بچه فواهرش باید آدرس باتلاق ها و رودخانه های دائمی و فصلی را با کروکی دقیق بکشد.

اما من نه از دست دایه خودم که از دست درس جغرافی شکی هستم. چرا؟ به این خاطر که اولاً اگر جغرافی جان وجود نداشت، پایتخت های جهان هم وجود نداشتند. ثانیاً اگر جغرافی نبود و دایه ما تو دوران تفصیل آن را نمی شناخت، متوجه نمی شد کشورها در جهان پایتخت هم دارند. می نشست توی خانه خودش و نان و ماستش را می خورد. اما از این ها که بگذریم، من یکی فکر می کنم درس جغرافی برای دایه درس فیلی آسانی هم نبوده است. حالا خودش که می گوید آن وقت ها جغرافی اش فیلی فوب بوده است، اما من یکی این طور فکر نمی کنم. چون فقط یک زخم فورده می تواند این طور به حریف خودش پیله کند و وقتی خودش زورش به او نرسید، برود و فامیل هایش را بیاورد.

به هر حال همین الان من و جغرافی با هم در حالت نه صلح و نه جنگ هستیم و هر حرکت دایه می تواند سرنوشت را عوض کند. البته این اوضاع به امتحان امسال هم ربط دارد و اگر جغرافی قبول برده از آن جاهای آسانش سؤال بیاورد، من هم قول می دهم بی خیال کدورت های قبل بشوم و نشانی همه آبرفت ها، جلگه ها و حوزه های آبریز را حفظ کنم.



۳. مدرسه غاری!

شهر «دونگ ژونگ» یکی از مناطق معروف در چین است که از طرف دولت کمک پندانی برای امور آموزشی دریافت نمی کند. بنابراین، مردم آن شهر که دوست داشتند بچه هایشان تفصیل کنند، اما پولی برای ساختن مدرسه نداشتند، تصمیم گرفتند غاری را در همان حوالی به مدرسه تبدیل کنند و حدود ۳۰ سال پیش مدرسه غاری را افتتاح کردند دانش آموزان برای رسیدن به این مدرسه ناچارند هر روز صبح به دل طبیعت بزنند و پس از کمی کوه نوردی وارد غاری تاریک شوند و سر کلاس بنشینند!

از آنجا که غارها محل زندگی ففاش ها هستند، احتمالاً این جانوران مرموز همواره در کلاس های درس حضور دارند و دانش آموزان افتقاری این مدرسه محسوب می شوند! اگر چند سال بعد در جایی ففاشی را دیدید که دارد آزمون می زند، یا شعر چینی می خواند و یا دارد در مورد یک مسئله هندسه با یک ففاش دیگر بحث می کند، اصلاً تعجب نکنید. بدانید که این ففاش ساکن همان غار مدرسه ای است و سال ها در همه کلاس های درس حاضر بوده است و الان هم دارد خودش را برای آزمون سراسری آماده می کند!

دنده عقب در زمان

• احمد اکبرچور

سلطان وقت هم بدون تفکر دستور مصادره اموال و قتل آنان را صادر کرد. چون فیر به پنگیز رسید درخواست تسلیم حاکم را کرد، ولی سلطان قاصد او را نیز کشت. بعید نیست با این پیشرفت فناوری، ماشین زمان هم مثل خودروی پراید زیاد شود و شما بفواید دنده عقب بروید توی دربار. آتیا هر شغلی ممکن است پیشنهاد برهند. شغل‌هایی مانند نعلبچی، پالانروز، علاف، مهتر، مقنی، حتی کار سفت و تقصیمی علافی را هم بپذیرید، ولی روی نامه‌رسانی فط قرمز پیگری بکشید.

- هی جوانک علاف، دربار با شوکت سلطان ما به قاصدی دلیر و از جان گذشته نیازمند است. آیا حاضرید جان‌نثار پادشاه عادل ما بشوید؟

- هرگز نمی‌پذیرم. اصلاً پیشنهادش را هم مطرح نکنید. مگر مغز فر فرورده‌ام که گوش و بینی‌ام از بیخ بریده شود؟

- در عوض، علاوه بر مزایای شغل نیمه‌فطرنک، ماهانه ۱۱ سکه طلای خالص مواجب می‌گیرید و یک باغ در نرشد در لواسانات و سه تا کره اسب هم اشانتیون.

- من آماده‌ام فشان و جان‌نثاری دربار با شوکت شما هستم. گوش و دماغم به فدای سلطان هر دو عالم. فقط بفرمایید چه مدارکی برای استفراغ لازم است؟ در ضمن ثبت نام از طریق سایت است یا حضوری به دربار شرفیاب شوم؟

اگر روزی سوار ماشین زمان شدید و دنده عقب شما را به گذشته برد، هر شغلی انتخاب کنید به‌جز نامه‌رسانی. شاید ابتدا کار آسانی به نظر برسد، ولی باور کنید مثل رام‌فتن روی کمر مار است.

این بیپاره‌ها توی دعوا، و یا به قول شیرازی‌ها، توی «هرمنه» پادشاهان مثل بره و گوساله قربانی می‌شدند. فلان پادشاه برای بهمان پادشاه نامه می‌نوشت که: «هاای فلان السلطنه، از امروز ظلاملاها و مناطق فوش آب‌وهوای کشور مال من است. در ضمن فلان مقدار مالیات هم باید برهی، وگرنه شمشیر و جفت پوتین‌هایم را می‌کنم توی ملقت.»

نامه‌رسان بیپاره هلک‌هلک از شهرها و روستاها عبور می‌کرد و گرسنه و تشنه به دربار آن یکی پادشاه می‌رسید. فیر هم نداشت که توی نامه چه چیزی نوشته شده است. اگر مثل نامه‌های امروزی بود، می‌شد یواشکی بازش کنی و بعد مثل روز اولش به‌سبانی. پربفتی این بود که روی نامه مهر حاکم بزرگ خودنمایی می‌کرد.

فلاصه طرف فردوغمیر می‌رسید به دربار آن یکی حاکم. دست به سینه می‌شد و تا شست پایش خم، نامه را تقدیم می‌کرد. هر لحظه منتظر بود که سکه‌ای، تکه ابریشمی، چیزی هم گیرش بیاید و هدیه ببرد برای عیالش. اما توی تاریخ راست‌راستی اتفاق‌های دیگری افتاده است.

کریمقان در جوانی به لشکریان نادر پیوست و پس از مرگ نادر نزد طایفه خود بازگشت. مهمدعلی خان تگلو، حاکم همدان، نامه‌ای به کریمقان نوشت و دستور داد وی و سربازانش نزد حاکم همدان بروند و در رکاب او شمشیر بزنند. کریمقان از لهن تکبرآمیز نامه رنجیده فاطر شد و دستور داد گوش‌ها و بینی نامه‌رسان را ببرند. تازه این کریمقان ما شاه نبود و خودش را وکیل‌الرعایا معرفی می‌کرد. تکلیف پنگیز و تیمور که دیگر مشفق است.

پنگیزخان پس از تثبیت قدرت خود، برای بازکردن باب تجارت و دوستی با ایران، عده‌ای بازرگان به ایران فرستاد. ولی هنگامی که سفیران پنگیز وارد شهر «اتر» شدند، غایر خان، حاکم آتیا در مالشان طمع کرد و به بهانه جاسوسی آن‌ها را به زندان فرستاد.

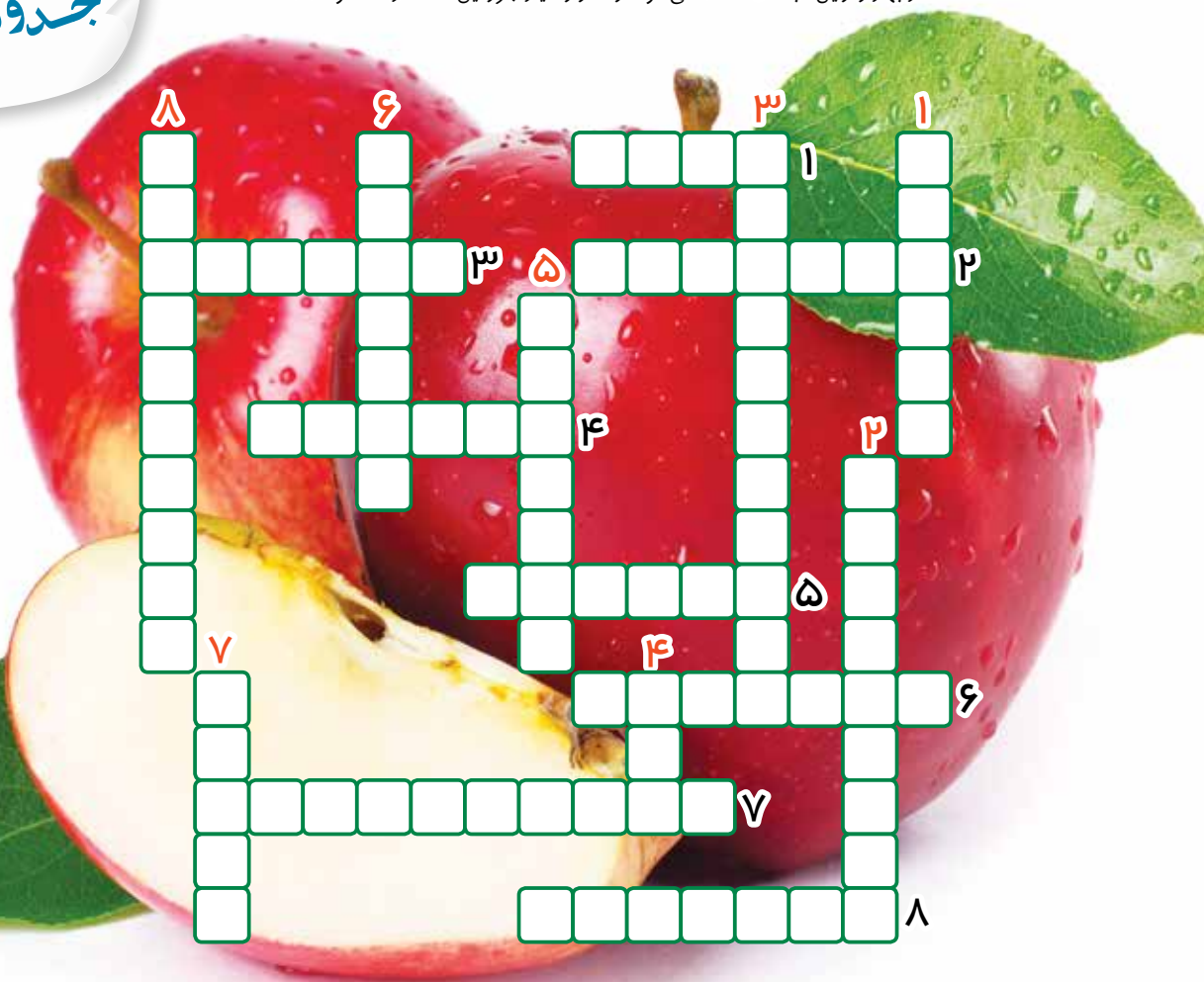


جدول

نیرومائی

افقی

۱. هوای شهرهای ساحلی؛ ۲. کمک‌های مالی که بانک‌ها می‌دهند؛ ۳. از پیوند شیمیایی بین دو یا چند اتم تشکیل می‌شود؛ ۴. صنعت رنگ‌آمیزی الیاف و منسوجات؛ ۵. پرندگان؛ ۶. به دستور خداوند برای نابودی سپاه ابرهه در آسمان پدیدار شدند؛ ۷. شلاق؛ ۸. قطعه‌ای الکترونیکی و نیمه‌رسانا؛ ۹. محصولاتی که در بهار و اوایل تابستان کشت می‌شوند و کدو و خیار جزو این دسته از محصولات هستند.



عمودی

۱. یکی از ذرات هسته اتم با بار الکتریکی خنثا؛ ۲. وزن یک محصول و کالا بدون در نظر گرفتن وزن بسته‌بندی آن؛ ۳. سردار دل‌ها؛ ۴. واحد شمارش شتر؛ ۵. نام علمی رنگدانه گیاهان؛ ۶. نجاری؛ ۷. نام پادشاه بت‌پرست بابل در زمان حضرت ابراهیم (ع)؛ ۸. منطقه‌ای در اقیانوس اطلس شمالی که علت ناپدید شدن برخی از هواپیماها و کشتی‌ها در گذشته در این ناحیه جزو اسرار شده و به روایت داستان‌ها و افسانه‌های فراوان منجر شده است.

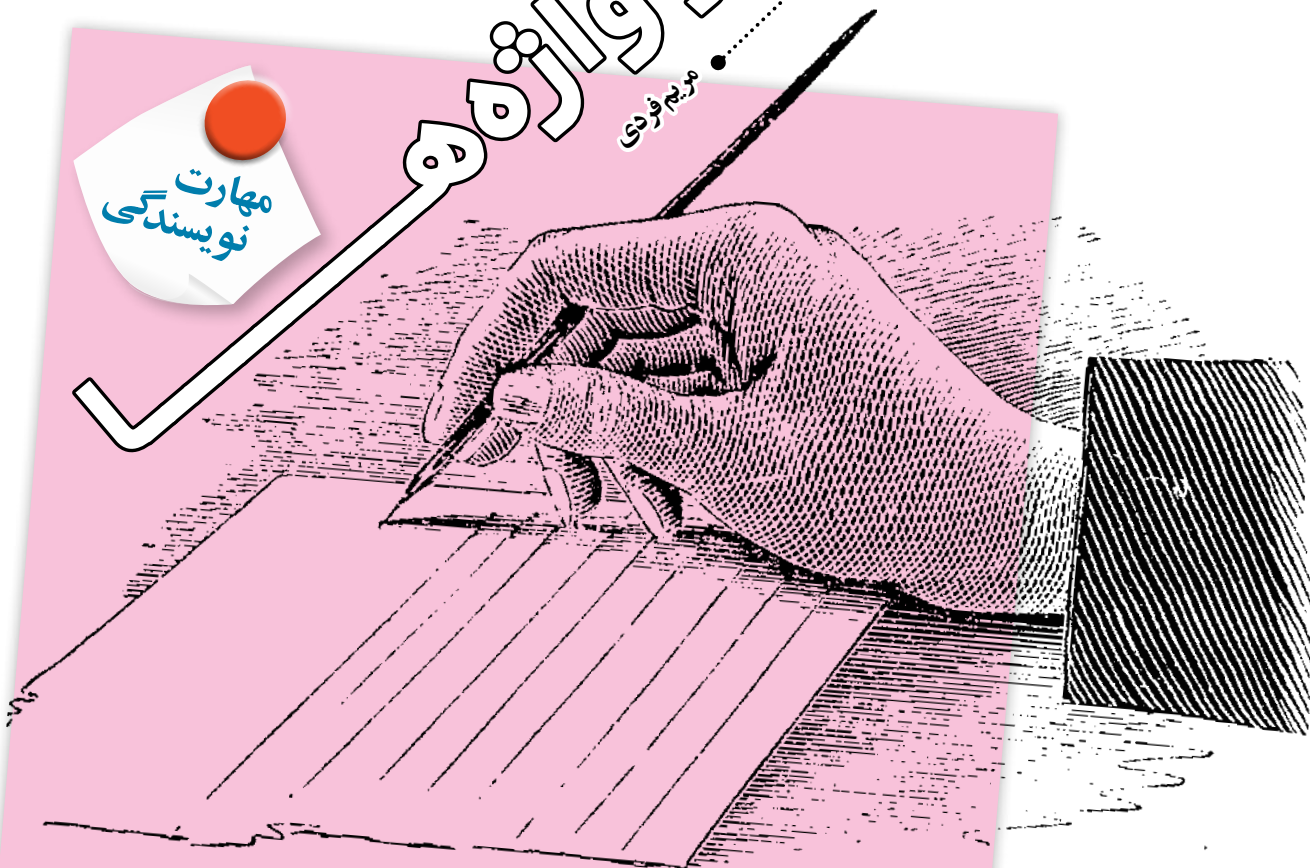


حل جدول را ببینیم

راز وایزه

مریم فردی

مهارت
نویسندگی



دوستان نوجوان و نو قلم من، سلام! همه شمایی که مخاطب این صفحه هستید و شماره‌های قبلی را مطالعه کرده‌اید، احتمالاً به یکی از قالب‌های نوشتن علاقه‌مندید. داستان، شعر، جستار، سفرنامه و ... قالب‌های متداول نوشتن هستند. اصلاً شاید به هیچ کدام از این‌ها علاقه‌مند نباشید. فقط دوست دارید انشاهای خوبی بنویسید، یا یک «وب‌نوشت» (وبلاگ) شخصی دارید که خاطرات روزانه خودتان را ثبت می‌کنید. یا اصلاً می‌خواهید خوب صحبت کنید و در مکالمه‌ها منظورتان را به درستی بیان کنید. در هر صورت، شما به ابزاری مهم نیاز دارید: «کلمه». مهم‌ترین نیاز هر نویسنده کلمه‌ها هستند. ما نه فقط برای نوشتن و حرف زدن، برای فکر کردن هم به کلمه‌ها نیاز داریم. می‌شود بدون کلمه فکر کرد؟ امکان ندارد.

ما چرا از اینجا شروع می‌شود که نویسنده‌ای ایده‌ای در ذهن خود دارد. می‌خواهد آن را بنویسد تا مخاطبان هم از فکر و اندیشه‌اش آگاه شوند: یک مقاله، یک داستان، یک قطعه شعر یا هر قالب دیگری. رابط بین نویسنده و مخاطب متنی است که نویسنده می‌نویسد. متن هم از کلمه‌ها تشکیل می‌شود. پس اگر نویسنده‌ای روی کلمه‌ها تسلط نداشته باشد، نمی‌تواند منظور دقیق خودش را به خواننده منتقل کند. یا اگر می‌خواهد در خواننده حسی ایجاد کند، موفق نمی‌شود. حتی شاید نتیجه عکس بگیرد.

حتماً برایتان پیش آمده که یک متن طنز خوانده‌اید، ولی خنده‌تان نگرفته است. یا یک شعر غمگین شنیده‌اید و به نظرتان مسخره آمده است. این تقصیر شما نبوده، مشکل از نویسنده بوده که به زبان فارسی و کلمه‌های آن تسلط نداشته و نتوانسته است آن محتوای غم‌انگیز یا خنده‌دار را به درستی به شما منتقل کند.

زبان رسمی کشور ما فارسی است. همه شما در استان‌های کشور با این زبان آشنا هستید؛ بعضی‌ها بیشتر و بعضی‌ها کمتر. ولی حتی اگر زبان مادری شما فارسی هم باشد، به اندازه کافی با زبان فارسی و ظرفیت‌های آن آشنا نیستید. تصور نکنید اگر می‌توانید کتاب‌های درسی خودتان را بخوانید، یا به زبان فارسی صحبت کنید، به آن تسلط کافی دارید؛ مخصوصاً در سن و سال شما که هنوز کتاب‌های زیادی نخوانده‌اید. پس اگر می‌خواهید بهتر فکر کنید، بهتر بنویسید و بهتر حرف بزنید، این چند کاری را که می‌گویم انجام بدهید:

● زیاد بخوانید. به کتاب‌های درسی خودتان اکتفا نکنید. در کتاب‌های درسی و در مجله‌های رشد کتاب‌های زیادی برای گروه سنی شما معرفی شده‌اند. حتماً آن‌ها را بخوانید. از معلم انشا راهنمایی بگیرید. سراغ متن نویسندگان و شاعران بزرگ ایران، مثل **حافظ و سعدی** بروید. نگران متوجه شدن معنای متن نباشید. همه چیز به مرور زمان و با تکرار بهتر می‌شود.

● با لغت‌نامه‌ها دوست شوید. وقتی من نوجوان بودم، یک لغت‌نامه شش جلدی داشتیم که مرتب آن را ورق می‌زدیم. راستش کشف کلمه‌های جدید مرا هیجان‌زده می‌کرد. اگر از این لغت‌نامه‌ها در خانه دارید، حتماً سراغشان بروید. مخصوصاً وقتی معنی کلمه‌ای را نمی‌دانید. اگر هم ندارید نگران نباشید. شما در عصر اطلاعات زندگی می‌کنید. فقط کافی است در گوشی یا رایانه شخصی، آن کلمه را جست‌وجو کنید.

● از کلمه‌های جدیدی که یاد می‌گیرید استفاده کنید؛ در صحبت کردن و انشاها و هر چیزی که می‌نویسید. البته حواستان باشد هر کلمه جایی دارد. مثلاً شما از یک کلمه‌ی کهن که در «تاریخ بیهقی» خوانده‌اید، نمی‌توانید در یک داستان امروزی استفاده کنید. یا جای یک کلمه شاعرانه و لطیف در یک مقاله علمی نیست.

● به کلمه‌های فضای مجازی اعتماد نکنید. راستش را بخواهید، این فضا آسیب زیادی به زبان نوشتاری ایرانیان وارد کرده است. وقتی کسی به جای «دوست عزیز من» می‌نویسد: «دوسته عزیزه من» تعجب می‌کنم. چطور ممکن است دو غلط در یک عبارت سه کلمه‌ای وجود داشته باشد؟ این نشانه سواد پایین نویسنده است.

● بعضی‌ها توصیه می‌کنند که یک دفترچه کلمات داشته باشید و کلمه‌های جدید و جالب را در آن یادداشت کنید. من این کار را کرده‌ام. یک دفترچه کوچک برای این کار دارم. برای من که با لغت‌نامه‌های قطور قدیمی بزرگ شده‌ام، این کار جالب است. شما هم امتحان کنید.

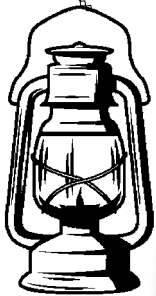
همین. این‌ها راهکارهایی هستند که به شما کمک می‌کنند بیشتر از قبل با زبان زیبای فارسی آشنا شوید و دایره لغات خودتان را گسترش دهید. از آن برای انتقال اطلاعات و نوشتن متن‌های با ارزش و فاخر استفاده کنید و سال‌های بعد در بحث‌ها و سخنرانی‌ها نگران دایره واژگان و تکراری بودن کلمه‌هایتان نباشید.

تمرین

فرض کنید نسبت به موضوعی در مدرسه یا خانواده اعتراض دارید. در ۶۰۰ کلمه یک متن اعتراضی بنویسید. دقت کنید که متن شما باید محترمانه و با منطق و استدلال باشد. مشکل فرضی را برای یک مدیر فرضی یا والدین خود توضیح و راهکار خودتان را ارائه بدهید. از آنجا که یک متن رسمی می‌نویسید، همه قسمت‌های نوشتار شما باید مرتب و بی‌ایراد باشد؛ مثل واژه‌ها، ساختار جمله‌ها، قواعد املائی و محتوای متن. بعد از نوشتن، آن را برای ما هم ارسال کنید.

راه‌های ارتباطی شما برای فرستادن متن و داستان، رایانامه مجله است به نشانی:
nojavan@roshdmag.ir

یا شماره پیماک ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶



پروانه‌های خیال

پاتوق



دوستان خوب پاتوق سلام!

ما تمام مدت مشغول خواندن نوشته‌های تازه رسیده بودیم از شما چه خبر؟ از داستان‌ها و شعرهایی که خواندید و چیزهایی که نوشتید برایمان بگویید. چه جهان‌های تازه‌ای را کشف کردید و با نیروی خیال به کجاها سفر کردید؟ پروانه‌های خیال از لای کدام صفحه‌های کدام کتاب به سوی شما پرواز کردند؟ حتماً برایتان پیش آمده که به نوشتن یک داستان، رمان یا شعر فکر کردید اما چیزی ننوشتید یا چیزی که نوشتید را دوست نداشتید نه؟ همه‌چیز از این نوشته‌های دوست‌نداشتنی شروع می‌شود. به یاد داشته باشید که فرمول مشخصی برای نوشتن وجود ندارد. هر بار که می‌نویسید یک معما را حل می‌کنید و دفعه بعد معمای جدید پیش روی شماست. صد البته اینکه معماهای زیادی حل کرده باشید به شما کمک می‌کند بهتر از قبل عمل کنید اما راز نوشتن فقط نوشتن است. حالا بیا بیاید تعدادی از تازه رسیده‌های شما را باهم مرور می‌کنیم.

فاطمه یوسف زاده

نیلوفر یآوری، از تهران

برایمان داستانی دربارهٔ ورود به تونل «نوجوانی» و ادامهٔ سفر در راه زندگی فرستاده است که بخشی از آن را با هم می‌خوانیم:

«هم از بازکردن چشم‌هایم و ریختن جام قدرت دروغینم می‌ترسیدم، هم اینکه دستم درد می‌کرد و از تکان دادن دوباره‌اش وحشت داشتم. ای کاش کسی بود تا چشم‌بند را برایم باز کند. این‌طوری ساده‌تر بود. حداقل با یک ترس روبه‌رو می‌شدم ... ولی کسی نبود. خودم آن را بسته بودم و خودم هم باید آن را باز می‌کردم. بعد از بازی نور و سایه‌ها، چشم‌هایم به راحتی دور و اطرافم را دید. هوا روشن بود. به پشت سرم نگاه کردم و متوجه شدم این فقط مسیر اول تونل بود که نور خورشید به آن راه نداشت. بعد از چندین سال سفر در طول تونل، فکر می‌کردم با پیچ‌وخم و فضای آن آشنا هستم، ولی حالا که با چشمان باز نگاهش می‌کنم، اصلاً قابل مقایسه با افکارم نیست. سنگی که از آن افتاده بودم، ارتفاع چندانی نداشت ...»

نیلوفر جان، مشخص است که تو به موضوع نوجوانی از نگاه خودت و با الهام از تجربه‌های خودت پرداخته‌ای. این خیلی خوب است. لحن نوشتارت صادقانه است و فضا سازی خوبی داری؛ هرچند بعضی جاها نقص‌های منطقی وجود دارد. مثلاً کسی که چشمش بسته است، نمی‌تواند موی سفیدی که تازه درآمده را ببیند. زبان ادبی تو یکدست و خوب است. شاید بهتر بود به «نوجوانی» اشاره مستقیم نمی‌کردی و اسم دیگری به تونل می‌دادی یا اصلاً اسمی نمی‌دادی. خیلی از نویسنده‌ها آثاری دارند که در آن‌ها، شخصیت داستان درگیر یک سفر یا ماجرای درونی می‌شود و شرح حالش را می‌گوید. بیشترشان هم به زبان اول شخص نوشته می‌شوند که تو هم استفاده کرده‌ای. نویسنده‌هایی مثل **لوئیس لوری و ری بردبری** آثار خوبی با این مضمون دارند. از خواندن داستانت خیلی لذت بردیم. باز هم منتظرت هستیم.





مهرناز صبح‌پور، ۱۵ ساله از
خوزستان، با شعر «حسودی»
همراه ماست:

«... نمی‌رود زیر بار این
ستون په‌سان مهر گردون
که نمی‌کند
پیدایش ز باختران به خاوران
زانو نمی‌زند این کوه
حسودی و حسودی و حسودی
رام نمی‌پذیرد این استواران
وارون، من با هر تأمل گذرا
می‌کنم شک و ظن و گمان
به خود و تصمیم خود و کردار خود
حسودی و حسودی و حسودی
روانش هست سالم و درست
واژگون منم مجنون و فسرده ...»

مهرناز جان، این شعر فوق‌العاده ما را به شک
انداخت که چطور نوجوانی به سن تو آن را نوشته
است. مشخص است که نویسنده مطالعات
شعری دارد، سعی کرده بین وزن و بی‌وزنی تعادل
ایجاد کند و با تکرار «حسودی و حسودی و
حسودی» به سبک شاعران شعر نو، نقطه اتکایی
برای شعر ایجاد کرده است. این شعر درباره
حسودی نیست، بلکه گویی خود حسودی را
نمایان می‌کند یا حتی خودش حسودی است
که باعث می‌شود خواننده چیز خیلی جدیدی
تجربه کند. همین موضوع ممکن است باعث
شود خیلی‌ها از این شعر ایراد بگیرند یا آن را
ناهماهنگ و بی‌معنی بدانند. ولی ما این‌طور فکر
نمی‌کنیم. این شعر ظرفیت‌های تازه و زیبایی در
خود دارد. حتماً به نوشتن ادامه بده و لطفاً برای
ما هم بفرست تا قلبمان روشن شود.

زینب زارعی، ۱۴ ساله از
همدان، شعری از زبان باد صبحگاه
که در شاخه‌های درخت سرو می‌پیچد،
برایمان فرستاده:

«... سرو ناز من ایستاده‌ای آرام و استوار
سرو ناز من برای من نمانده کمی قرار
سرو ناز من چرا نمی‌شود تمام روزهای انتظار؟
سرو ناز من از جفای این زمانه خسته‌ام
سرو ناز من به انتظار صبح زندگی نشسته‌ام
سرو ناز سرو ناز سرو ناز من، زندگی شکفتن است
سرو ناز من با زبان سبز راز زندگی بگفتن است
سرو ناز سرو ناز سرو ناز من، قامتت به سوی آسمان
می‌بیند تو را پرندگان آسمان بی‌کران ...»

زینب عزیز، در توضیحت گفته‌ای که باد صبحگاه
با سرو اسرار و دردهای مردمی را که به او گله
کرده‌اند زمزمه می‌کند. خوب بود همین را در
شعرت می‌آوردی و خواننده با خواندن شعرت
متوجه این موضوع می‌شد. احساس شعرت لطیف
و صادقانه بود. هر چند در نیمه دوم شعر لحن
تغییر کرد و از حالت آهنگین خارج شد. اینکه
چطور با لحن و آهنگی یک‌دست شعر بگویی،
با تمرین و خوانش شعرهای خوب به‌دست
می‌آید. حتی اینکه چطور به درستی لحن
را در شعرت عوض کنی هم همین‌طور.
از ترکیب‌های ادبی زیبایی استفاده
کرده‌ای. تبدیل کردن تجربه‌های سخت
و غم‌انگیز به یک چیز زیبا مثل شعر خیلی
ارزشمند است و از تو ممنونیم.

سودا سعیدی، پایه دهم

از تهران، شعر «زندگی» را
برایمان فرستاده است:

«زندگی،
صبحی بیش نیست.
عشق؟!
خیالی بیش نیست.
هر که گوید تا ابد،
خود چون سرابی بیش نیست ...
زندگی یعنی شب‌ها آرمیدن،
یعنی با سحرها آشنیدن.
زندگی،
حرف نیست که گفته شود.
زندگی، زیبایی است که شکفته شود.»

سودا جان، سطر آخر شعرت خیلی خیلی زیبا
و الهام‌بخش است. درباره واژه «آشنیدن» تا
جایی که ما می‌دانیم، چنین واژه‌ای وجود
ندارد. البته نه اینکه نمی‌توانی یا نباید از آن
استفاده کنی. این شعر اثر توست و می‌توانی
در آن کلمه‌های جدید خلق کنی. اتفاقاً
جالب است، چرا که آشنیدن به نوعی
«آشنایی» را تداعی می‌کند. اما انگار دقیقاً
هم همان نیست و رمز و رازی دارد که
مثل خود زندگی است و انگار هر کسی
خودش باید در زندگی بفهمد که آشنیدن
برای او یعنی چه. به تو تبریک می‌گوییم
باز هم از ما یاد کن.

سیمرغ درست!

لحظه‌های
فیروزه‌ای

● مجید ملامحمدی

غیاث‌الدین جمشید کاشانی از افسانه تا واقعیت

وب‌آوای ۱۰ قسمتی برای گروه‌هایان درست می‌کنیم. آن هم درباره‌ی یک دانشمند بزرگ ایرانی که قسمت زیادی از زندگی‌اش معلوم نیست. خبر در قسمت پایانی زندگی او یک داروغه می‌آوریم. آن وقت می‌گوییم یک سیمرغ او را از دست مأموران پادشاه نجات داد و از سمرقند به کاشان برد که زادگاهش است.»

پویا هاج و واج نگاهم کرد.
- یک دروغ تاریخی؟! اول اینکه غیاث‌الدین دستگیر نشده، بلکه او را در شهر کشته‌اند. دوم اینکه آن سیمرغ در زندگی او نقشی نداشته که ما ...
فوری گفتم: «در دنیای مجازی این‌جور کارها عادی است.»

- نباید عادی باشد! ما باید به دنبال حرف‌های خوب و واقعی و مفید باشیم.

- تو زیادی حساس هستی پویا!
- من نیستم احسان! من رفتم!
پویا در آپارتمان‌مان را باز کرد و بی‌خداحافظی رفت. من در خانه تنها ماندم. مامان و بابا و خواهر و برادرم رفته بودند مهمانی.

- برو دوست را برگردان. حیف است دوست به این خوبی از تو دلخور بشود.

هول برم داشت. برگشتم و به سمت تراسمان نگاه کردم. کسی پشت پنجره باز تراس ایستاده بود. او لباس‌های عجیبی به تن داشت. با دستار رنگی بر سر، قبایی دراز و آبی به تن و کتابی قطور زیر بغل.
- ش ... شما؟!

- من غیاث‌الدین جمشید کاشانی هستم.
- چی؟!

- من از دنیای خیال به اتاق تو آمده‌ام. حالا زود برو و دوست را به اتفاق برگردان. پویا راست می‌گوید. من و خانواده‌ام هیچ وقت سوار بر بال سیمرغ نشده‌ایم. این دروغ است. تو باید حقیقت را درباره‌ی ما بگویی پسر جان! به من و من افتادم. نمی‌دانستم خواب هستم یا بیدار! یادم آمد که داشتم برای تهیه‌ی اولین قسمت پادکست داستان می‌نوشتیم.

گفتم: «من دارم برای یک مجموعه‌ی وب‌آوای (پادکست) ۱۰ قسمتی درباره‌ی دانشمندان بزرگ ایرانی

داروغه چاق بود و به سختی راه می‌رفت، اما زور بازوی زیادی داشت و به قول مردم سمرقند گاوزور بود. سبیل او آن قدر بلند بود که به زیر گلپیش می‌رسید. مردم شهر بر این باور بودند که او به عمرش سبیل سیاه و نامرتب خود را کوتاه نکرده است. داروغه نعره زد: «غیاث‌الدین دروغ گو کجاست؟ من از طرف پادشاه **الغ بیگ** مأمورم او را دستگیر کنم. او دیگر دانشمند نیست. او یک جانی گناهکار است.»

غیاث‌الدین از پله‌های عمارت به پشت بام رفت. همسرش **بانو گل** هم پشت سرش بالا دوید. هر دو در زاویه‌ای ایستادند که قصر **الغ بیگ** از آنجا دیده می‌شد.
- ما باید از این شهر برویم. پدرم در آخرین نامه‌ای که از کاشان برایم فرستاد، خطر ماندنم در **دربار الغ بیگ** را به من گوشزد کرد. اما من باور نکردم و در جوابش نوشتم که من ستاره‌شناس هستم و **الغ بیگ** که خودش عاشق کارهای ستاره‌شناسی است و با من کاری ندارد. حالا می‌فهمم که آدم‌های حسود آن قدر پیش پادشاه از من بدگویی کردند که حالا سرنوشت من این شده!

بانو گل گفت: «از روی پشت بام که نمی‌شود فرار کرد. ما برای فرار به اسب‌های تندرو نیاز داریم. از میان محله‌های شهر هم باید فرار کنیم.»

- آهای غیاث‌الدین! ما تو را در آن بالا دیدیم. از جای تکان نخور و گر نه تیراندازهای ما به حساب می‌رسند!

- نگاه کن بانو گل، یک سیمرغ روی پشت بام ایستاده و بال‌های بلندش را برای ما باز کرده است. به گمانم او می‌خواهد ما را از شهر سمرقند به کاشان ببرد. برو بچه‌هایمان را به پشت بام بیاور.

پویا انگشتش را روی دکمه‌ی توقف (استاپ) بازی زد و خیره نگاهم کرد.

- تو آن سیمرغ را از کجا و چه جوری به پشت بام آوردی؟!

خندان گفتم: «از خیال خودم. برای اینکه داستانم جذاب شود!»

پویا حیرت‌زده گفت: «اما ما قرار است یک وب‌آوای (پادکست) واقعی بنویسیم نه خیالی!»

خندان گفتم: «خب چه کسی می‌فهمد که قسمت پشت بام داستان ما خیالی است! ما داریم یک

داستان می‌نویسم.»

او با تبسمی شیرین گفت: «چه کار خوبی! اما یادت باشد که تاریخ را برای بچه‌ها درست نقل کنی. همه تاریخ‌نویسان گفته‌اند که من در ۴۹ سالگی در سمرقند کشته شدم. هیچ کس نگفته که من را یک سیم‌رغ ... اصلاً چرا از واژه‌های بیگانه استفاده می‌کنی؟ چرا معادل فارسی پادکست را به کار نمی‌بری؟!»

صدای باز شدن در آمد. بابا و مامان و بچه‌ها بودند.

- سلام احسان جان!

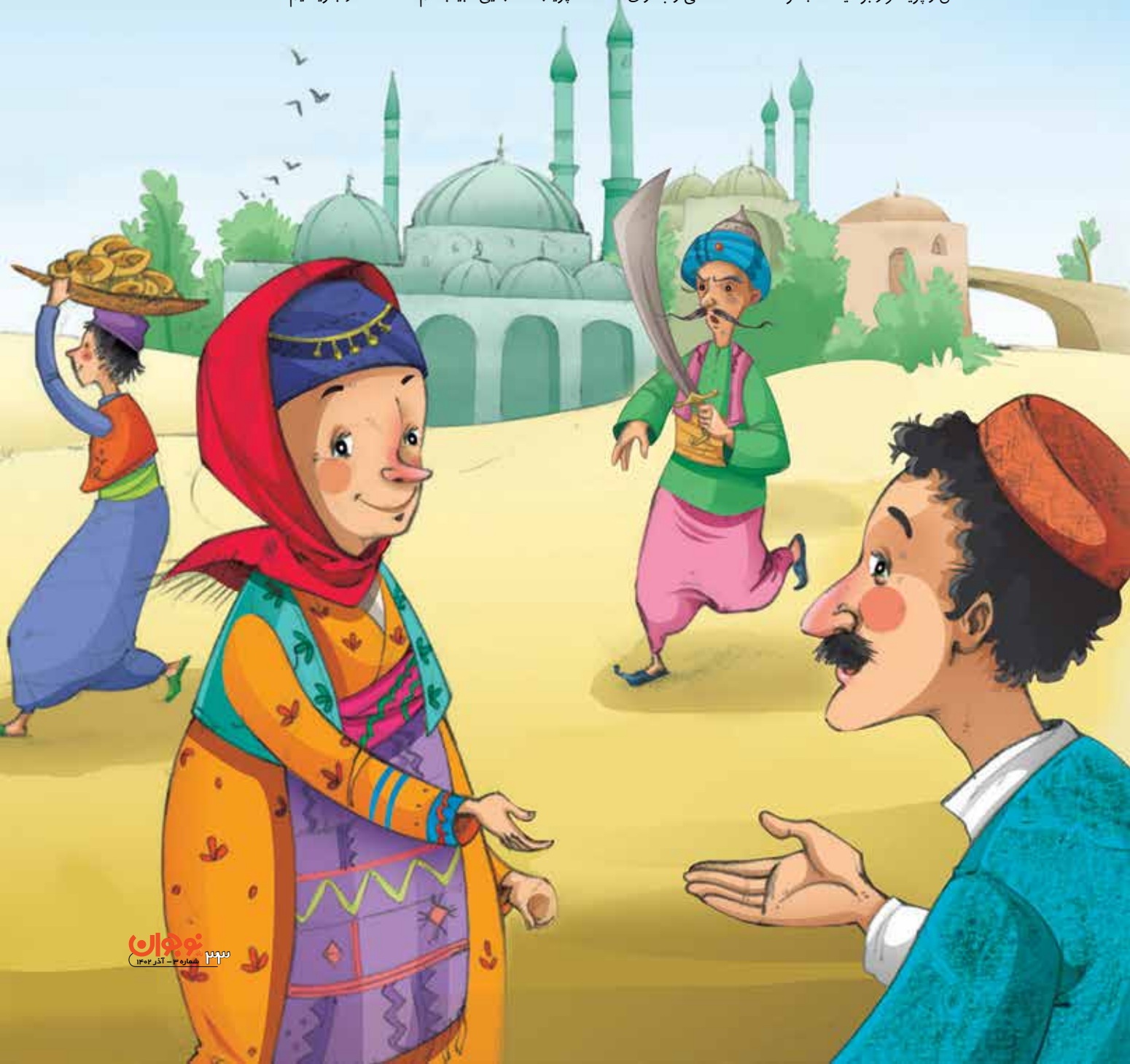
- سلام.

برگشتم و به تراس خیره شدم. از غیاث‌الدین اثری نبود.

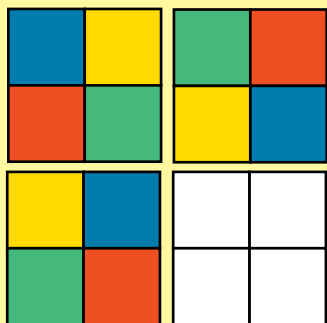
من و پویا قرار بود یک مجموعه ۱۰ قسمتی وب‌آوای

(پادکست) بسازیم. قسمت اولش درباره زندگی یک نابغه ایرانی، یعنی غیاث‌الدین جمشید کاشانی، ریاضی‌دان، ستاره‌شناس و فیزیک‌دان بزرگ ایرانی بود که حدود سال ۷۵۸ خورشیدی در کاشان به دنیا آمد و سپس به شهر سمرقند رفت و در دربار حکومت الغ بیگ به عنوان یک دانشمند مشغول به کار شد. از ا اختراعات و کتاب‌های بزرگی بر جای مانده است. در سمرقند خیلی زود آدم‌های حسود حرف‌های نادرستی درباره او زدند و الغ بیگ را وادار کردند که با این دانشمند بزرگ ایرانی دشمن شود. غیاث‌الدین اول تیرماه سال ۸۰۸ خورشیدی در سمرقند کشته شد.

- پویا جان کجایی؟ بیا با هم داستانمان را بنویسیم.



کدام یک از گزینه‌های الف، ب، ج و د
باید در جای خالی قرار داده شود؟



(الف)

(ب)

(ج)

(د)

● مجید عمیق

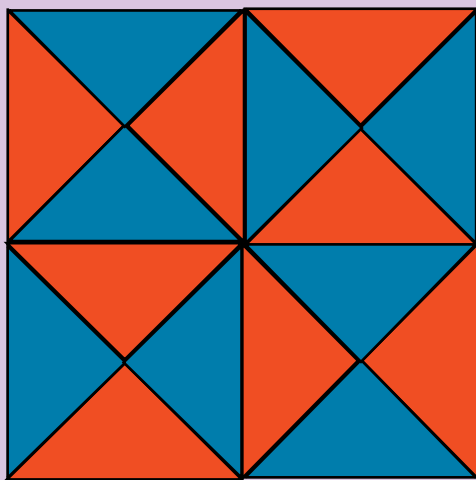
رقم‌های ۱ تا ۹ را طوری در خانه‌های سفید قرار
دهید که هر رقم در سطرها، ستون‌ها و مربع‌های
کوچک ۳ در ۳ فقط یک بار تکرار شود.

۱

۱	۳				۷		۹	
	۸	۱			۲	۵		
	۹	۳		۷	۱		۴	
	۴		۸		۹			
		۷	۲	۱			۸	۹
					۵	۷	۱	۸
	۱	۹			۸			
	۷	۲		۵			۳	
۹		۴			۳			۱

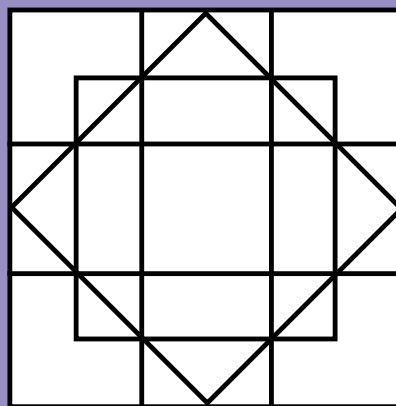
۴

آیا می‌توانید تعداد کل مثلث‌های این شکل را
بشمارید و بگویید؟



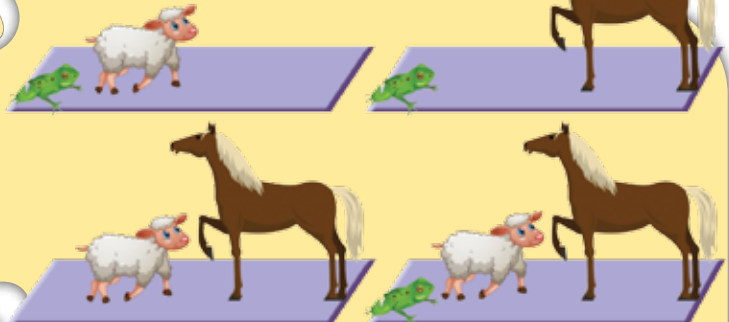
۲

آیا می‌توانید تعداد مربع‌های این تصویر را
حدس بزنید؟



راهای ارتباطی شما برای فرستادن متن و داستان، رایانامه مجله است به نشانی:
nojavan@roshdmag.ir
 یا شماره پیامک ۳۰۰۵۰۸۹۹۵۹۶

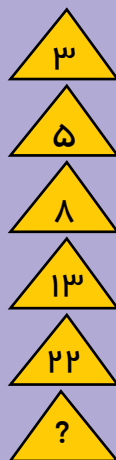
آیا می‌توانید وزن اسب، قورباغه و گوسفند را به تفکیک محاسبه کنید؟



۷

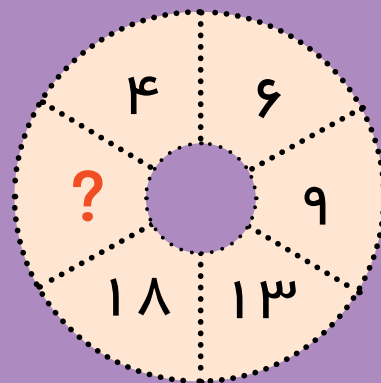
جای علامت سؤال سؤال عدد درست را حدس بزنید. راهنمایی: عددها را از بالا به پایین نگاه کنید.

۳۳) الف
 ۳۷) ب
 ۳۹) ج
 ۴۶) د



برای تکمیل عددهای این دایره جای علامت سؤال عدد درست را حدس بزنید و بنویسید.

۶



معما

سه لاک پشت روی زمین راه می‌روند. اولی می‌گوید: «دو لاک پشت پشت سر من می‌آیند.» دومی می‌گوید: «یک لاک پشت جلوی خودم می‌بینم و یکی هم پشت سرم است.» سومی می‌گوید: «دو لاک پشت جلوی خودم می‌بینم و یکی دیگر هم پشت سرم است.» چگونه ممکن است؟ آیا شدنی است؟

جواب

معما را به دفتر مجله به نشانی بالای همین صفحه ارسال کنید و به قید قرعه جایزه بگیرید.

ملیلہ کاغذی

کاردستی

ملیلہ کاغذی هنری زیبا و جالب است که کاربردهای زیادی دارد. هنر ملیلہ تلفیقی از حوصله و طرافت است که تنوع فراوانی دارد و با کمی تمرین، با آن می‌توانید شکل‌های گوناگونی بسازید. در این هنر کاغذها به شکل‌های لوله شده، فر، پیچ خورده و طرح‌های متنوع و خلاقانه به کار می‌روند. در هنر ملیلہ می‌توان با فن‌های (تکنیک‌های) پیشرفته و با استفاده از کاغذهایی در اندازه‌های متفاوت، هنری به بعدی و انتزاعی خلق کرد و آثاری نظیر کارت تبریک، حاشیه تصویر، جعبه تزئینی، قاب دیواری و زیورآلات ساخت.

با کمی خلاقیت می‌توانید
قلم‌شماردار و شانه را با چند چوب
بستنی و خلال دندان بسازید.
برای شابلون هم از خط‌کش‌های
شابلون‌دار استفاده کنید.

وسایل مورد نیاز:

کاغذهای رنگی، قیچی یا برش افزار (کاتر)، خلال دندان،
سیخ‌های چوبی گرد، قلم‌شماردار، شانه، شابلون و چسب
مایع یا چسب چوب

طرز تهیه نوارهای کاغذی:

- با خط‌کش روی کاغذهای رنگی نوارهایی به عرض پنج میلی‌متر خط‌کشی کنید.
- نوارهای خط‌کشی شده را با قیچی یا برش افزار (کاتر) برش بزنید.

علی اکبر شریفی • عکاس: اعظم لاریجانی



طرز ساخت رول کاغذی:

- نوار کاغذی برش خورده را دور یک خلال دندان یا سیخ چوبی بپیچید.
- می‌توانید اندازه پیچ (رول) کاغذی را با شابلون‌های دایره شکل کنترل کنید.
- با چسب انتهای رول کاغذی را بچسبانید تا حلقه آخر دایره از آن بازتر نشود.
- تعداد زیادی از این شکل ملیلہ با رنگ‌های گوناگون بسازید.
- با چیدن آن‌ها در کنار هم و چسباندن نشان روی یک مقوا یا کارتن، طرح مورد نظر خود را به وجود آورید.





بسته‌کویل:

- اگر پیچه (رول) فشرده راکمی شل کنید، پیچه‌ها از هم بازمی‌شوند که به آن بسته‌کویل می‌گویند.
- با استفاده از کویل می‌توانید انواع پیچه‌ها را امتحان کنید.
- با حالت دادن به پیچه‌ها آن‌ها را به صورت برگ، قطره، چشم و... درآورید.

استفاده از شانه:

- با استفاده از دندانه‌های شانه و پیچاندن (رول کردن) نوار کاغذی به دور دندانه‌ها و اضافه کردن دندانه‌ها، پیچه‌های زیبایی به وجود می‌آیند.
- حال باید گرفتن ساخت انواع پیچه کاغذی، خلاقیت خود را به کار بگیرید و مدلهای کاغذی خلق کنید.



با هم ببینیم

عاطفه شاعرانه

● کمال شفیعی

را با هم مرور می کنیم:

❖ یکی از این عاطفه‌ها داشتن «امید و حس امیدواری» است:

روزی مادوباره کبوترهایمان را پیدا خواهیم کرد
و مهربانی دست زیبایی را خواهد گرفت ...

❖ نمونه دیگر از عاطفه با مضمون «امید» در شعر سعدی:

گر پرتوی ز رویت در کنج خاطر افتد
خلوت‌نشین جان را آه از حرم بر آید
گلدسته امیدی بر جان عاشقان نه
تا رهروان غم را خار از قدم بر آید
گفتی به کام روزی با تو دمی بر آرم
آن کام بر نیامد ترسم که دم بر آید

❖ «گریه» به عنوان یکی از مهم‌ترین عاطفه‌های انسانی در شعر حافظ:

ز گریه مردم چشم نشسته در خون است
بین که در طلبت حال مردمان چون است

❖ یا خنده و ترکیب خنده و گریه، و عشق در شعر جلال‌الدین محمد بلخی (مولوی):

مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم
دولت عشق آمد ومن دولت پاینده شدم

❖ در آخر به «خواهش» به عنوان نمونه‌ای از عنصر عاطفه در این شعر سهراب سپهری دقت کنید:

تا اناری ترکی بر می داشت
دست فواره خواهش می شد

دوستان شاعر و نوجوان امیدوارم تا یکی دیگر از رازهای شاعری، در شعرهایی که می‌خوانید به عنصر عاطفه توجه داشته باشید و آن‌ها را در دفتر تمرین خودتان یادداشت کنید.

حتماً در شعرهایی که این مدت

خوانده‌اید، به عنصر «تخیل» و «پیام» دقت کرده‌اید و با این رازهای مهم شاعری آشنا هستید. در این شماره می‌خواهیم یکی از رازهای دیگر شاعری را با هم مرور کنیم، و آن «عاطفه» در شعر است. شعر کلامی است که علاوه بر تخیل و پیام، باید از عاطفه هم برخوردار باشد. عاطفه یکی از ارکان مهم شعر به شمار می‌رود. در کتاب‌های نقد ادبی، آن را یکی از عناصر زیباشناختی شعر گفته‌اند.

عاطفه طرز برخورد شاعر با حوادث و پدیده‌های هستی است و نوع نگرش شاعر در رویارویی با جهان را نشان می‌دهد. یکی از ستون‌های مهم ساختمان شعر، عاطفه است. هر قدر ارتباط شاعر با جهان پیرامونش و موارد احساسی که در شعر به کار می‌برد بیشتر باشد، شعرش از زیبایی و لطافت بیشتری برخوردار خواهد بود.

هنگامی که شاعر با پدیده‌هایی مانند بارش ناگهانی باران، پیداشدن رنگین کمان و یا اتفاق‌های دیگری روح و احساسش تحت تأثیر قرار می‌گیرد، عاطفه‌اش برانگیخته می‌شود. در این حالت است که عنصر تخیل به کمک عاطفه به پرواز در می‌آید و کلمه‌هایی که از دهان شاعر بیرون می‌آیند، سرشار از مفهوم‌های حسی و عاطفی می‌شوند. باید دانست، هر قدر عاطفه زلال‌تر باشد، تأثیرش در شنونده بیشتر است.

شاعران در برخورد با رویدادهای مختلف احساسات گوناگونی از خود نشان می‌دهند. هر کدام از این عاطفه‌ها شعر را به شکلی متفاوت زیباتر می‌کند. گفتنی است که عاطفه مرزهای گسترده‌ای دارد؛ مانند دوست داشتن، عشق، اندوه، شادی، غرور و تکبر، ترس، کنجکاوی و ... چند نمونه از عاطفه‌های شاعرانه

خاتم الشعرا

● محمود پوروهاب

رفت و اونجا ادامه تحصیل داد.
در جوانی به چند کشور سفر کرد و به خاطر
مقام علمی، ادبی و عرفانی که داشت، خیلی زود در
سرزمین‌های فارسی‌زبان مشهور شد.»
- آقا این خرچرد جام کجاست؟
آقای نوید روی صندلی می‌نشیند.
- خرچرد شهرکی در منطقه تربت جام، در استان خراسان
رضویه، جامی آثار فراوانی در نثر و شعر داره. او در سن ۸۱
سالگی چشم از جهان فرو بست و در شهر هرات در محلی
که امروز به «تخت مزار» معروفه، به خاک سپرده شد. به
او «خاتم‌الشعرا» گفتند؛ یعنی آخرین شاعر سبک عراقی.
اما شعر زیباش رو که در مورد خنده و خوش‌روویه، به
افتخار مهمون عزیزمون، آقا سعید خندان، می‌خونم.
گوشی‌اش را روشن می‌کند و از روی آن می‌خواند:

آیین خردمندان

ای تو را صورت چین، نقش جبین
خوی ناخوب تو صورتگر چین
لبت از نکته شیرین خاموش
چهره‌ات از ترشی سرکه فروش
گر شود ساده‌دلی مهمانت
نخورد جز ترشی از خوانت
می‌گریزد ز تو طبع همه کس
نکند آرزوی سر که مگس
نیستی ابر، ترش‌رویی چیست
چند خواهی ز ترش‌رویی زیست
به که چون برق درخشان باشی
تا که باشی خوش و خندان باشی
در رخ تنگ‌دلان خندیدن
بهرتر از تنگ‌شکر بخشیدن
از شکر، کام و دهان آساید
وز شکر خنده، روان آساید
باغ خندان ز گل خندان است
خنده آیین خردمندان است

یکی فریاد می‌زند: «به افتخار جامی و آقا
سعید!» بچه‌ها دست محکمی می‌زنند. آقا سعید
خجالت‌زده پا می‌شود. برای بچه‌ها دست
تکان می‌دهد و ابراز احساسات می‌کند.

آقای نویدی دارد در مورد فعل‌های
ماضی و مضارع درس می‌دهد. گاهی به سعید
نگاه می‌کند و لیخند می‌زند. سعید برادر بزرگ
سینا شاعر کلاس است، ولی عقب مانده ذهنی
است. گاهی سینا او را با خودش به کلاس می‌آورد.
بچه‌ها دوستش دارند. آقای نویدی هم همین‌طور.
سعید آرام و کم‌حرف است. وقتی از او چیزی می‌پرسی
سرش را پایین می‌گیرد و می‌خندد. آقای نویدی به او
می‌گوید مرد خندان.

آقای نویدی به ساعتش نگاه می‌کند و می‌گوید: «خب
بچه‌ها نوبت شعر و شاعریه. این ۲۰ دقیقه ...»
بچه‌ها شلوغ می‌کنند:

- آقا در مورد حافظ بگید!

- آقا سعدی، مولوی ...

- آقا اون شاعر خشت‌مال. تلویزیون هم نشونش داد.

خیلی آواز خوبی هم می‌خونه!

بچه‌ها می‌خندند.

- آقا زمانی قاطی کرده! شاعر رو با خواننده اشتباه گرفته!
آقای نویدی طول کلاس را قدم می‌زند.

- به افتخار آقا سعید، این مرد خندان، امروز از شاعری
صحبت می‌کنیم که درباره خنده و خوش‌رویی شعر زیبایی
داره.

- بعد می‌رود روی تخته می‌نویسد: «عبدالرحمان جامی»
سینا می‌گوید: «آقا ما به شعر از جامی توی درس‌هامون
خوندیم. دو تا کتاب معروف داره: یکی بهارستان که به شیوه
گلستان سعدی نوشته و دومی هفت اورنگ که در قالب
مثنوی سروده و پر از قصه‌های زیبا و خوندنیه.»

رضا احمدی از ته کلاس می‌گوید: «آقا اجازه؟ می‌گن
صوفی بوده و زندگی درویشانه‌ای داشته.»

علی‌پور می‌پرسد: «آقا چرا شاعرا موهاشون رو از
پشت دم اسبی می‌بندند؟»

بچه‌ها می‌خندند.

- آقا باز این حرف بی‌ربط زدا!

آقای نویدی هم می‌خندد و می‌گوید: «جامی،
شاعر بزرگ، در سال ۸۱۷ هجری قمری
در خرچرد جام به دنیا اومد. در کودکی
همراه پدرش به هرات

عدس کی

مواد لازم:

- عدس: یک لیوان
- سیب زمینی: یک عدد متوسط
- پیاز: یک عدد متوسط
- جو پرک: دو قاشق غذاخوری
- رب گوجه فرنگی: یک قاشق غذاخوری
- نمک، فلفل سیاه، زردچوبه و پودر لیمو عمانی: به میزان دلخواه
- روغن زیتون و پودر گلپر

معصومه شیخان

دست پخت

طرز تهیه:

- پیاز و سیب زمینی را به صورت نگینی خرد می کنیم.
- پیاز خردشده را در روغن کمی تفت می دهیم.
- کمی زردچوبه به آن می افزاییم.
- بعد از چند دقیقه تفت دادن پیازها، سیب زمینی خردشده را به آن اضافه می کنیم.
- بعد از کمی تفت دادن مواد داخل ظرف، جو پرک آب کشیده را اضافه می کنیم.
- رب گوجه فرنگی، نمک، فلفل سیاه و پودر لیمو عمانی را اضافه می کنیم.
- بعد از کمی تفت دادن عدس خیس خورده آب کشی شده را هم می افزاییم.
- کمی مواد داخل ظرف را هم می زنیم.
- حدود پنج لیوان آب به محتویات ظرف اضافه می کنیم.
- بعد از جوش آمدن آب، شعله گاز را کم می کنیم.
- صبر می کنیم تا عدسی جا بیفتد.
- عدسی پخته شده را داخل ظرف پذیرایی (سرو) می ریزیم و با روغن زیتون و پودر گلپر تزیین می کنیم.

فوت آشپزی:

بهتر است عدس ها را از شب قبل در آب بگذاریم تا کاملاً خیس بخورند. گلپر ضد نفخ است و طبع گرم دارد و عطر و طعم مطبوعی هم به عدسی می دهد.



پخت عدسی را ببینیم

حلوائی خرما

مواد لازم:

○ خرما: ۲۰۰ گرم ○ آرد: سه چهارم پیمانه ○ روغن مایع: نصف لیوان ○ پودر دارچین: یک قاشق چای خوری ○ پودر زنجبیل: یک قاشق چای خوری ○ گردو و کنجد برای تزیین (اختیاری)

طرز تهیه:

○ هسته و پوست خرماها را جدا می‌کنیم. خرما را با گوشت کوب کمی له می‌کنیم. برای راحت‌تر گرفتن پوست خرما می‌توانیم آن را کمی در آب داغ قرار دهیم. ○ آرد الک‌شده را داخل تابه بدون روغن با حرارت کم تفت می‌دهیم. ○ بعد از پنج دقیقه تفت دادن و گرفته شدن بوی خامی آرد، روغن را به آن اضافه می‌کنیم. ○ آرد را در روغن تفت می‌دهیم. ○ خرمای آماده شده را به مواد داخل تابه می‌افزاییم. ○ بعد از کمی تفت دادن دارچین و زنجبیل را به آن اضافه می‌کنیم. ○ آن قدر مواد تابه را هم می‌زنیم که حلوا حالت یک‌تکه پیدا کند و از تابه جدا شود. ○ حلوا را داخل ظرف پذیرایی (سرو) می‌ریزیم و با گردوی خردشده و کنجد تزیین می‌کنیم.



طرز تهیه حلوائی خرمایی

فوت آشپزی:

این نوع حلوا را در منطقه‌های جنوبی کشور و به خصوص بوشهر می‌پزند. در این منطقه از نوع خرمای ریز خاصویی استفاده می‌کنند که طعم متبوع‌تری به آن می‌دهد و هسته و پوست آن نیز جدا نمی‌شود. البته هنگام خوردن آن باید مواظب باشید هسته‌ها زیر دندان نروند.

ماه پرتو هوش

روزهای مانا

زهرة کریمی



۷ آذر

روز نیروی دریایی

نیروی دریایی کشورمان وظیفه بزرگ حفاظت از سواحل به طول بیش از ۳۰۰۰ کیلومتر در شمال و جنوب، و همچنین دفاع از آب‌های ساحلی و منابع حیاتی و راهبردی (استراتژیک) را به عهده دارد و همیشه به عنوان یک وزنه تعیین کننده در منطقه خلیج فارس و دریای عمان به حساب می‌آید. این نیرو با یگان‌های شناور دریایی، تفنگ‌داران و تکاوران، واحدهای پروازی، غواصان پر تجربه و دیگر امکانات خود، بر خلیج فارس، دریای عمان، و دریای خزر تسلط کامل دارد و هر نوع فعالیتی را از سوی دشمن در محدوده قانونی خود خنثا می‌کند. ناوهای جنگی کشور ایران، با توجه به حضور دریایی قدرت‌های جهانی در اقیانوس هند و دریای عمان، در طول جنگ تحمیلی و پس از آن، با نظارت کامل بر حضور کشتی‌های جنگی بیگانه، آمادگی خود را برای مقابله با تهدیدات احتمالی آن‌ها حفظ کرده‌اند. هفتم آذر یادآور ایثار و جان‌فشانی‌های کارکنان قهرمان و جان بر کف نیروی دریایی در برقراری ثبات و امنیت در آب‌های نیلگون خلیج فارس و دریای عمان است.

۵ آذر

روز بسیج مستضعفان

بسیج نیروی کارآمد کشور برای همه میدان‌هاست (از بیانات مقام معظم رهبری). یکی از نیروهای فعال در جنگ و در دفاع از کشور نیروی بسیج بود. اما بسیج تنها یک نیرو برای دفاع از کشور نیست، بلکه نیرویی است برای همه میدان‌ها. بسیج یعنی همدل شدن برای به ثمر رسیدن هدفی واحد و بالارزش. تفکر بسیجی هم تفکری است که به ما می‌گوید همه برای رسیدن به هدف مشترکمان باید تلاش کنیم. پس می‌توانیم بگوییم یکی از رمزهای موفقیت در جنگ تحمیلی داشتن تفکر بسیجی بود





۷۱ آذر

شهادت حضرت فاطمه زهرا (س)

زندگی حضرت زهرا (س) نمونه خوبی برای الگوبری است. ایشان زندگی ساده و بی آرایش و در عین حال با برکتی داشتند. از این نظر که در طول عمر کوتاه خود دنیایی از درس‌ها را برای بشریت در طول تاریخ باقی گذاشتند؛ درس‌هایی پر از معنویت که روشنگر راه انسان‌هاست. الگو گرفتن از ایشان می‌تواند راهگشای بسیار خوبی در زندگی برای ما باشد. آشنایی با سیره زندگی حضرت زهرا (س) می‌تواند باعث پیشرفت جامعه اسلامی و مانع از انحطاط و سقوط جامعه شود. در مورد تاریخ شهادت حضرت زهرا (س) روایت‌های مختلفی وجود دارد. برخی معتقدند ۷۵ روز بعد از رحلت پیامبر (ص)، حضرت زهرا به شهادت رسیده است. روایت دوم شهادت ایشان را ۹۵ روز بعد از رحلت پیامبر (ص) دانسته است. محققان تاریخ اسلام روایت دوم، یعنی ۹۵ روز را بیشتر مورد توجه و دارای سندیت تاریخی می‌دانند.

نه مثل ساره‌ای و مریم، نه مثل آسیه و حوا
فقط شبیه خودت هستی، فقط شبیه خودت، زهر!!
اگر شبیه کسی باشی شبیه نیمه‌شب قدری
شبیه آیة تطهیری، شبیه سورة اعطینا
شناسنامه تو صبح است، پدر تبسم و مادر نور
سلام ما به تو، ای باران! سلام ما به تو، ای دریا!
بگیر آب و وضو کن، ز چشمه‌سار فدک امشب
نماز عشق بخوان فردا، به سمت قبله عاشورا ...
علیرضا قزوه



۷۲ آذر

روز پژوهش

یکی از راه‌های پیشرفت انسان و جامعه کسب علم است. بنابراین قدرت و استقلال هر کشوری بر پژوهش و تولید علم استوار است. همه ما از زمان ورود به مدرسه با روش تحقیق آشنا می‌شویم و پژوهش‌های زیادی را انجام می‌دهیم که البته نباید با درس خواندن اشتباه بگیریم. درس خواندن تنها یکی از بخش‌های پژوهش است. همین که در زمینه مورد علاقه‌ات تحقیق و مطالعه می‌کنی، یعنی پژوهشگری. پژوهش کردن چیزهای زیادی به انسان یاد می‌دهد. پژوهش و کسب آگاهی، علاوه بر پیشرفت فرد، باعث خلاق شدن ذهن، تقویت حس اعتماد به نفس و خودباوری می‌شود.

هفته آخر آذرماه (۲۵-۱۹)، هفته پژوهش نام‌گذاری شده است تا ارزش این کار برای همه یادآوری شود. همچنین در این هفته از پژوهشگران برتر در حوزه‌های متفاوت تجلیل می‌شود.

۷۳ آذر

شب یلدا

یکی از قدیمی‌ترین جشن‌های ایرانی شب یلدا یا شب چله است. در این شب، طی شدن بلندترین شب سال و به دنبال آن بلندتر شدن طول روزها در نیمکره شمالی که برابر با انقلاب زمستانی است، گرامی داشته می‌شود. شب یلدا به میان غروب آفتاب ۳۰ آذر (آخرین روز پاییز) تا طلوع آفتاب در ۱ دی (نخستین روز زمستان) گفته می‌شود. اما شب یلدا در کشورهای نیمکره جنوبی برخلاف نیمکره شمالی کوتاه‌ترین شب سال است. طولانی‌ترین شب سال به این معنا نیست که طول این شب نسبت به شب‌های دیگر خیلی بلندتر است، بلکه گاهی این طولانی بودن به کمتر از یک دقیقه می‌رسد. طول شب یلدا در منطقه‌های گوناگون ایران، به علت تفاوت در غروب و طلوع خورشید، متفاوت است. این جشن در ۹ آذر ۱۴۰۱ ثبت میراث جهانی شده است.



لیلی بازی

انواع بازی‌های یک پایی!



حرکت کردن سریع با استفاده از یک پا که به عنوان لیلی با آن آشنا هستید، یک بازی و ورزش بسیار جذاب است که می‌توان آن را به شکل‌های متفاوت اجرا کرد و از آن لذت برد. اگر فکر می‌کنید لیلی کار آسانی است، بهتر است یک بار تلاش کنید و ببینید چه مسیری را می‌توانید به صورت لیلی با یک پا طی کنید؛ بدون آنکه پایتان به زمین بخورد. اگر هنوز هم فکر می‌کنید این کار خیلی ساده است، دفعه دوم، لیلی را با پای دیگران انجام دهید (مثلاً اگر دفعه اول پای راستتان را بالا برده‌اید و با پای چپ می‌پرید، این بار پای چپتان را بالا ببرید و با پای راستتان بپرید). حتماً متوجه می‌شوید که این کار چندان هم آسان نیست. مخصوصاً از آنجا که همیشه یکی از پاهای ما از پای دیگر قوی‌تر است، معمولاً لیلی رفتن با یکی از پاها، دشوارتر از پای دیگر است. اما با همین کار ساده چه بازی‌هایی می‌توان انجام داد؟

اگر تعدادتان کم بود می‌توانید به شکل دیگری نیز این بازی را انجام دهید. در این شکل از بازی، همه شما باید در یک سمت زمین قرار بگیرید و یک نفر فرار کند و دیگری او را تعقیب کند. البته کسی که قصد فرار دارد، باید کمی جلوتر از تعقیب‌کننده قرار بگیرد. بعد از آنکه فرمان شروع به

هر دو نفر داده شد، تعقیب‌کننده باید به صورت لیلی به دنبال کسی برود که در حال فرار است. نفری هم که فرار می‌کند باید به شکل لیلی به سمت جلو برود. اگر تعقیب‌کننده تا قبل از رسیدن به آن طرف زمین بتواند نفر فراری را لمس کند، برنده است. اما اگر نفر فراری قبل از لمس شدن به خط پایان برسد، او برنده می‌شود. هر بازیکن هم که قبل از پایان رقابت، از حالت لیلی خارج شود و پایش به زمین بخورد، بازنده شده است.

اگر تعدادتان زیاد است، می‌توانید لیلی را به صورت یک بازی با حضور دو تیم متفاوت انجام دهید. در این شرایط نفرات یک تیم باید در نیمه زمین خود بایستند و آماده لیلی کردن باشند. نفرات گروه دوم هم باید در زمین خود قرار بگیرند. اما گروه دوم می‌توانند در هر جای زمین که دلشان خواست بایستند. بهترین کار این است که آن‌ها به شکل نامنظم در زمین خودشان پراکنده شوند تا یک نفر نتواند هم‌زمان به همه آن‌ها برسد.

حالا که نفرات دو تیم در جای خود قرار گرفتند، بازی شروع می‌شود. با آغاز مسابقه، افراد گروه اول باید به نوبت به صورت لیلی زمین خود را ترک کنند و به زمین حریف بروند و بازیکنان تیم مقابل را لمس کنند. البته بازیکنان گروه دوم حق ندارند که از جای خود حرکت کنند. وقتی بازیکنی که از گروه اول وارد زمین گروه دوم شده است، افراد تیم دوم را لمس کند، آن نفرات باید از زمین خارج شوند. اما اگر بازیکنی که لیلی می‌کند، قبل از لمس حریف پایش به زمین بخورد، خودش باید زمین را ترک کند. بازی زمانی تمام می‌شود که نفرات یک تیم به صورت کامل از زمین خارج شوند و سپس جای دو تیم با هم عوض می‌شود. شبیه این نوع بازی در قدیم با عنوان «گانه»، از بازی‌های محبوب کودکان و نوجوانان بود.

پاسخ سرگرمی

۱

۱	۳	۸	۵	۶	۷	۴	۹	۲
۳	۸	۱	۹	۴	۲	۵	۷	۶
۲	۹	۳	۶	۷	۱	۸	۴	۵
۶	۴	۵	۸	۳	۹	۱	۲	۷
۵	۶	۷	۲	۱	۴	۳	۸	۹
۴	۲	۶	۳	۹	۵	۷	۱	۸
۷	۱	۹	۴	۲	۸	۶	۵	۳
۸	۷	۲	۱	۵	۶	۹	۳	۴
۹	۵	۴	۷	۸	۳	۲	۶	۱

۲ ۲۴ مربع

۳ گزینۀ الف. زیرا جای رنگ‌های مربع‌های روبه‌روی هم عوض شده است.

۴ ۴۴ مثلث

۵ اسب ۱۷ کیلوگرم، قورباغه ۳ کیلوگرم، و گوسفند ۷ کیلوگرم. وزن کل هر سه ۲۷ کیلوگرم.

۶ جواب. عدد ۲۴

توضیح. در جهت عقربه‌های ساعت حرکت کنید. متوجه می‌شوید که به هر عدد به ترتیب ۵، ۴، ۳، ۲ و ۱ اضافه شده است.

۷ عدد ۳۹. عددها از بالا به پایین دو برابر شده‌اند و سپس به ترتیب یکی، دوتا، سه‌تا و ... از عددها کم شده است.

نوع دشوارتر این بازی زمانی است که همه در یک ردیف قرار بگیرید و با هم رقابت کنید که هرچه سریع‌تر از خط پایان عبور کنید. در ساده‌ترین حالت شما می‌توانید به صورت لی‌لی مسیر را طی کنید و هر کسی که زودتر به خط پایان برسد، برندهٔ مسابقه اعلام شود. اما نوع سخت‌تر وقتی است که برای این مسابقه از عددها استفاده کنید. به این صورت که به پای راستان شمارهٔ ۱ و به پای چپتان شمارهٔ ۲ بدهید. حالا اگر داور قبل از شروع مسابقه از عددهای ۱-۲-۲-۲ استفاده کرد، شما باید دو بار با پای راست (پای شمارهٔ ۱) و سپس دو بار با پای چپ (پای شمارهٔ ۲) لی‌لی بروید و در تمام مسیر از این نوع حرکت و جابه‌جایی پاها استفاده کنید.

در این رقابت کسی برنده است که هم زودتر از خط پایان عبور کند و هم دقیقاً با توجه به عددهایی حرکت کند که داور دستور داده است. استفاده از عددها، با توجه به مهارت شما می‌تواند تغییر کند. مثلاً با عددهای ۱-۲-۱-۲، شما باید دو بار روی پای شمارهٔ یک (پای راست) و یک بار روی پای شمارهٔ ۲ (پای چپ) لی‌لی کنید و سپس دوباره این کار را تکرار کنید. با دستور ۱-۱-۲-۲-۲-۲ هم باید سه بار با پای راست و سپس سه بار با پای چپ لی‌لی کنید.



هرقدر این بازی‌ها را بهتر انجام دهید، هماهنگی اندام‌هایتان بیشتر می‌شود و اندام‌های بهتر می‌توانند فرمان‌های مغز را اجرا کنند؛ مهارتی که بعدها می‌تواند در انجام تمام ورزش‌ها به شما کمک کند.

منبع
ملک‌محمدی، غلام‌حسین (۱۳۶۴). ورزش‌های سنتی بومی و محلی.
انتشارات کمیته ملی المپیک ایران، تهران.

دستی به

زمین
شاد

بازیافت زباله‌های خشک، مثل پلاستیک، کاغذ، شیشه و فلزها، هم موجب می‌شود که این زباله‌ها به موادی مفید برای ما تبدیل شوند و به این ترتیب به بهترین شکل از این مواد استفاده شود، و هم از آلوده شدن طبیعت جلوگیری می‌کند. اما در اطراف ما چه موادی وجود دارند که باید بازیافت شوند، اما حالا کمتر به آن‌ها توجه کرده‌ایم؟

حسن ستوده فیاکرائی

فرقی نمی‌کند چه خریدی انجام بدهید. اگر دقت کنید، با هر خرید مقدار زیادی وسیله غیرقابل استفاده وارد خانه خود می‌کنید. مثلاً زمانی که میوه می‌خرید، میوه‌ها در کیسه فریزر قرار داده می‌شوند. حتی خیلی وقت‌ها که کتاب و دفتر می‌خرید، آن‌ها درون روکشی نایلونی قرار گرفته‌اند. بیشتر وسایل بهداشتی هم درون پاکت‌های مقوایی قرار دارند؛ مثل خمیردندان‌ها و کرم‌ها. تازه وقتی از آن‌ها استفاده می‌کنید و قوطی کرم یا خمیردندان شما تمام می‌شود، یک زباله خشک دیگر تولید می‌شود که می‌تواند طبیعت را آلوده کند. بسیاری از هدیه‌ها را هم در پاکت‌های مقوایی زیبا و خوش‌رنگ می‌گذارند. مثلاً وقتی که دوستی برای شما یک کتاب هدیه می‌آورد، می‌بینید که کتاب درون یک پاکت بزرگ مقوایی است.

همه ما در کودکی سروکار زیادی با اسباب‌بازی‌ها داشته‌ایم. بسیاری از ما هنوز هم اسباب‌بازی‌هایمان را نگه داشته‌ایم و آن‌هایی که خواهر یا برادر کوچک‌تر از خود دارند، حتماً هر چند وقت یک بار شاهد ورود اسباب اسباب‌بازی‌های جدیدی به خانه‌های خود هستند. بسیاری از این وسایل بازی از مواد پلاستیکی، فلزی یا شیشه‌ای ساخته شده‌اند. تا به حال دقت کرده‌اید که وقتی این وسایل خراب می‌شوند، با آن‌ها چه کار می‌کنید؟ معمولاً این نوع وسایل را در کنار زباله‌های دیگر می‌گذاریم و آن‌ها را از خانه بیرون می‌ریزیم. غافل از اینکه برای ساخت وسایل پلاستیکی، انرژی و هزینه فراوانی شده است و دورریختن آن‌ها در حقیقت، از بین بردن این همه انرژی است. اما اگر این وسایل را همراه با دیگر وسایل پلاستیکی به غرفه‌های بازیافت تحویل بدهید، می‌توانید خوش‌حال باشید که از هدر رفتن

انرژی زیادی جلوگیری کرده‌اید. چه چیزهای دیگری در اطراف ما وجود دارند که تحویل آن‌ها به باجه‌های بازیافت مواد، می‌تواند از آلوده شدن طبیعت جلوگیری کند؟



طبیعت



دیگر چه دورریختنی‌هایی را می‌توانید در اطراف خود ببینید که تا به حال به آن‌ها توجهی نکرده‌اید؟ برای مثال، هر کسی که شیرینی می‌خرد، علاوه بر شیرینی‌ها باید یک جعبه مقوایی بزرگ شیرینی را هم با خودش به خانه بیاورد. یا مثلاً هنگام خرید لباس، کفش و ... مقدار زیادی مقوا و جعبه وارد خانه شما می‌شود. شاید تا به حال دقت نکرده باشید که از این وسایل چه استفاده‌ای می‌شود کرد. خیلی از این وسایل را می‌توان دوباره استفاده کرد. مثلاً وقتی کسی هدیه‌ای برایتان می‌آورد که در یک جعبه زیبا قرار داده شده است، می‌توانید آن جعبه را به خوبی نگهداری کنید و بعدها که به کسی می‌خواهید هدیه‌ای بدهید، از آن استفاده کنید.

در صورتی که به ساختن کاردستی مقوایی نیاز باشد، معمولاً از تمام مقوایی که در خانه دارید - مثل جعبه‌های شیرینی - هم می‌توانید استفاده کنید. آیا راه دیگری به ذهنتان می‌رسد؟ مثلاً می‌توانید از کاغذ کادوهایی که در خانه دارید، موقع بسته‌بندی هدیه‌هایی که برای دیگران گرفته‌اید استفاده کنید؛ البته تنها به این شرط که خودتان هنگام باز کردن این کاغذهای هدیه، آن‌ها را پاره نکنید!

کمی به خوراکی‌هایی که می‌خورید دقت کنید. بسیاری از مواد کنسروی، مثل تن ماهی، کنسرو لوبیا یا بادمجان، کمپوت میوه‌ها و بسیاری از نوشابه‌ها در قوطی‌های فلزی قرار دارند و بعد از مصرف، بیشتر این قوطی‌ها هیچ استفاده‌ای ندارند. ضمن اینکه در قوطی‌ها بعد از باز شدن بسیار تیز و بُرنده می‌شود و اگر آن‌ها را بین زباله‌های دیگر به سطل آشغال محله بریزید، ممکن است باعث آسیب‌رساندن به حیواناتی شوند که با بوی این قوطی‌ها به سمت آن‌ها آمده‌اند. اما به جز فلزها، زباله‌های زیادی در خانه‌ها تولید می‌شوند ...

فرقی نمی‌کند از قوطی‌های پلاستیکی آب‌میوه استفاده کنید یا موادی مثل عرق نعنا، یا از شیشه‌های خیارشور، زیتون و عسل. همه این‌ها را می‌توان بازیافت کرد. موادی مثل ماکارونی، نخود و لوبیا هم در بسته‌هایی نگهداری می‌شوند که بعد از باز شدن و خالی شدن محتوای آن‌ها، دیگر به درد نمی‌خورند. پس باید اجازه ندهید که آن‌ها بین زباله‌های تر - مثل پوست میوه‌ها - قرار بگیرند. آن‌ها را بین زباله‌های خشک و مواد بازیافتی بگذارید تا به سهم خود به زیباشدن زمین کمک کنید. اگر اطرافیان‌تان هم این کار را نمی‌کنند، به آن‌ها آموزش بدهید!



منبع: باران‌م‌کی (۱۳۹۴) - بازیافت در همه‌جا: ترجمه‌نگار مجایی، انتشارات نردبان - تهران

دیوار سراب‌ها

با دنبال کردن برخی رودها و شریان‌های آبی ایران به سمت بالا و سرچشمه‌هایشان، وارد استان همدان خواهید شد و سر از ارتفاعات آن در خواهید آورد. کشیده شدن پای رشته کوه زاگرس به داخل استان همدان و قرار گرفتن الوند و قله‌های دیگر در این استان باعث شده است همدان به منبع سرشاری از آب برای رودهایی تبدیل شود که نامشان برایمان آشناست. «گاماسیاب» که از سرچشمه‌ها رودخانه سمیره و کرخه است، «گیان» «سیمینه رود»، «عباس آباد» و «خرم رود» از جمله چند آب مهم و زلال جاری در استان همدان هستند. این آب‌ها نه تنها باعث سرسبزی و زیبایی که باعث جان گرفتن تمدن‌هایی در گوشه و کنار استان شده‌اند. تمدن‌هایی مانند مادها و هخامنشیان، همدان برایشان پایتختی ایدئال بود. این بار همدان را با نگاهی به آب‌های تمدن‌سازش ببینید.

● متن و عکس: محمد مهدی بهمنی



سراب‌های نهاوند

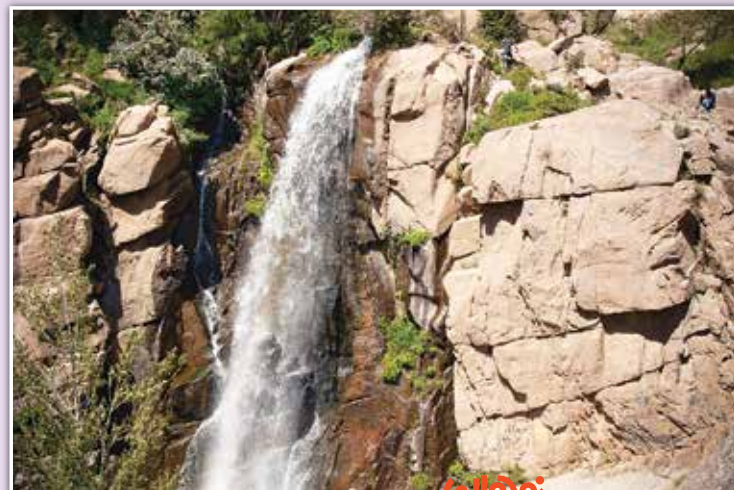
«گیان» نام یکی از چشمه‌ها و آب‌های اطراف شهر نهاوند است. نهاوند در میان ارتفاعات زاگرس قرار گرفته و به خاطر آب‌های جاری در این ارتفاعات یکی از سرسبزترین شهرستان‌های استان همدان است. کافی است برای تماشای شهر که در دل سرسبزی‌ها فرو رفته به ارتفاعات مسلط به آن بروید و نهاوند زیبا را به تماشا بنشینید. نهاوندی‌ها به چشمه‌سارها و رودخانه‌هایی که دور و برشان جاری هستند، «سراب» می‌گویند. سراب‌های گیان، گاماسیاب، فارسبان، ملوسان و کنگاور نام بعضی از سراب‌های نهاوند است.

آغاز یک راه طولانی

رود «کرخه» که سومین رود طولانی ایران است، از اینجا یعنی نهاوند، راه دور و دراز خود را آغاز می‌کند. این آب ۷۵۵ کیلومتر باید پیچ و تاب بخورد و از استان‌های کرمانشاه، ایلام و خوزستان بگذرد تا به مقصدش یعنی تالاب هورالعظیم برسد. کناره‌های این رود از تفریحگاه‌های مردم نهاوند و شهرهای اطراف است. آب خنک و زلال، مسیری سبز و پر درخت، و سایه خنک، این‌ها هر ایرانی را وسوسه می‌کند تا در اولین فرصت زیرانداز و کباب‌پزش را در صندوق عقب خودرویش بگذارد و در حاشیه این دالان سبز دنبال جای خالی بگردد.

شیرجه در گنج‌نامه

این رود «عباس آباد» است که از بالای کوه گنج‌نامه به پایین شیرجه می‌رود. مردم همدان و مسافران این شهر عاشق این شیرجه جانانه هستند و هر روز از سال که به آبشار سر بزیند، جمعی به تماشای آن نشسته یا ایستاده‌اند. این رود در ارتفاعات الوند متولد می‌شود، در تفریحگاه گنج‌نامه ظاهر می‌شود، از پای سنگ‌نوشته‌هایی که به دستور **دارپوش و خشایارشا** بر سینه کوه تراشیده شده‌اند، می‌گذرد و به راه خود می‌رود. ظاهراً هخامنشیان هم دوستدار این آب شیرجه رونده بوده‌اند.



الوند مهربان

کوه الوند برای همدان و مردمی که در شهر و روستاهای اطرافش زندگی می‌کنند، همیشه دوست مهربانی بوده است. الوند محل تولد و سرچشمه بسیاری از رودخانه‌های جاری در استان همدان است. برف‌هایی که بر قله‌های این کوه نشسته‌اند، سرسبزی دامنه‌های اطرافش را تضمین می‌کنند. الوند بخشی از رشته کوه باشکوه زاگرس است که در استان همدان ظاهر شده است. زیباترین جاده‌ها و چشم‌اندازهای استان را می‌توان در دامنه‌های همین کوه دید و از آب چشمه‌های خنکی که در اطراف جاده از دل کوه جاری می‌شوند، سیراب شد.

فصل همدان‌گردی

رودخانه‌های استان همدان بزرگ نیستند. دلیلش هم این است که تازه متولد شده‌اند و هنوز رشد نکرده‌اند. بعضی از آن‌ها این فرصت را دارند که در طول مسیرشان با آب‌های دیگر هم‌مسیر شوند. اما بعضی از آن‌ها همین‌طور کم‌رمق به مسیر خود ادامه می‌دهند، به چند آبادی سرک می‌کشند و کم‌کم محو می‌شوند. بعضی از این رودها حتی فصلی هستند و عمرشان به تابستان هم نمی‌رسد. به همین خاطر است که برای تماشای طبیعت همدان بهتر است تا هوا گرم نشده به دل دامنه‌های آن زد.

چشمه کوثر

— انا اعطیناک الکوثر فصل لربک و انحر ان شائک هو الاثر؛ یعنی: به تو چشمه کوثر بخشیدیم. بنابراین برای پروردگارت نماز گزار و قربانی کن. دشمنت، بی سرانجام (بدون نسل) خواهد ماند.

دل پیامبر اکرم (ص) شاد شد. به خانه آمد. خدیجه با مهربانی گفت: «بیای من دختری برایت آورده‌ام!» پیامبر (ص)، دخترش را به آغوش گرفت و زیر لب «سوره کوثر» را زمزمه کرد:
— او را فاطمه می‌نامم تا خدا از هر بدی و زشتی دورش کند!

تلخی دنیا، شیرینی آخرت

لبخند زد و فرمودند: «دوست داری چیزی یادت بدهم که بیش از خدمتکار، برایت سودمند باشد؟»

— بله، پدرجان
پیامبر (ص) فرمودند: «سی و سه بار بگو سبحان الله، سی و سه بار بگو الحمد لله و سی و چهار بار بگو الله اکبر. این ذکرهای صد پاره، در ترازوی پادشاه الهی، هزار نیکی به شمار می‌آید.»



فراوانی

آسمان خاکستری

آسمان مدینه، خاکستری و غمگین بود. بادی که در نخلستان می‌وزید، ناله سوزناکی داشت. کودکانش، حسن (ع)، حسین (ع)، زینب (س) و ام‌کلثوم (س)، در کنار بیسترش بودند. در بستر جابجا شد. خدمتکارش، اسماء را صدا کرد.

— بله خانم!

فاطمه فرمودند: «لباسی را که با آن نماز می‌خوانم، بیاور! عطر مرا هم بیاور!» لباس نمازش را پوشید و خود را خوشبو کرد. وضو گرفت. درد، همه بدنش را فشرده پاهایش لرزید. علی (ع) و اسماء شانه‌های نحیف او را گرفتند و به بستر آوردند. لبان خشکش جنیید: «اسماء اگر وقت نماز شد، مرا صدا بزن تا نماز بخوانم. اگر بیدار نشدم، بدان که من از دنیا رفته‌ام.»

صدای اذان از مسجد مدینه بلند شد: «الله اکبر الله اکبر»
ناگاه صدای ناله‌های خانه علی (ع) با صدای محزون اذان در هم آمیخت...

عروس خانه

پدر با شادی فرمودند: «علی بن ابی طالب به خواستگاری تو آمده. چه بگویم؟» سرش را به زیر انداخت. هم شرم و حیا در چهره داشت و هم خشنودی.
پیامبر (ص) با لبخند گفت: «الله اکبر! سکوت او نشانه خشنودی اوست.»

و این خبر، بزودی در مدینه پیچید: فاطمه، دختر رسول خدا، عروس خانه علی (ع) خواهد شد.

- سال پنجم بعثت تولد در مکی
- سال پنجم بعثت حضور در شعب ابی طالب
- سال دهم بعثت رحلت مادر
- هجرت به مدینه همراه با اهل بیت
- سال دوم هجرت از مکه به مدینه
- سال سوم هجرت از مدینه به مکه
- سال چهارم هجرت از مکه به مدینه
- سال پنجم هجرت از مدینه به مکه
- سال ششم هجرت از مکه به مدینه
- سال هفتم هجرت از مدینه به مکه
- سال هشتم هجرت از مکه به مدینه
- سال نهم هجرت از مدینه به مکه
- سال دهم هجرت از مکه به مدینه
- سال یازدهم هجرت از مدینه به مکه